

Adab. Kabul
Vol.3 No.2, Sumbulah 1334
(August 1955)

Ketabton.com

ادب کابل

مجله سه ماهه

فهرست مندرجات

شماره	مضمون	نویسنده	صفحه
۱	: صنعت و صنعت کار	محمد قدیر تره کی	۱
۲	: قصیده در ادب پښتو	پاینده محمد ز هیر	۷
۳	: روان شناسی طفل	ترجمه دکتور انصاری	۲۳
۴	: زبانهای قدیم	جاوید	۳۱
۵	: اهمیت فابریکه نساجی کلبهار	محمد اکبر نورستانی	۴۳
۶	: غزل (راشه راشه)	رحمن باباوپیر محمد کاکر	۵۱
۷	: ابو الحسن علی هجویری غزنوی	محمد رحیم الهام	۵۲
۸	: فن و طب در تاریخ مدنیت اسلام	ترجمه غ مجد دی	۵۸
۹	: سقراط دقانون په لاره کی	ترجمه ش	۶۵
۱۰	: تجسس مغلها در افغانستان	احمد علی معتمدی	۶۹
۱۱	: سبزوار	ساکا	۷۳
۱۲	: مشاعره	(استاد بیتاب، فارغ، عشقری، غرقه فارغی، منتظر، رسوا، فروزان)	۷۷



ادب

علمی، ادبی

صاحب امتیاز: فاکولتہ ادبیات

مدیر مسئول: عبدالحق دغرق

سال سوم شماره (۲) سنبله ۱۳۳۴ - محرم ۱۳۷۵ - آگست ۱۹۵۵ نمبر مسلسل ۷

از مباحث استاتیک

بقلم محمد قدیر ترہ کی

صنعت و صنعت کار

ادارہ محترمہ مجلہ زیبای ادب ازین ناچیز ذریعہ مکتوبی تفاضا فرمود بایشان مقالہ نویسیم وقتی مکتوب را خواندم و بہ محتویات چند نسخہ از مجلہ کرامی ایشان کہ ضم مکتوب بود مرا جعہ کردم خود را از دخول در زمرہ نویسندگان این مجلہ عاجز دیدم زیرا ہرچہ دران مجلہ دیدہ شد ارمغان ہای از تاریخ و ادب بود کہ متاع قلمی مراد ران بازار قدروقیمت نیست در ہمین وقت بیادم آمد کہ مرا روزی غیر حق بہ عضویت انجمن ادبی کابل ہم پذیرفتہ بودند دران انجمن و مجلہ کابل کہ اورکان

نشراتی انجمن مذکور بود. منبهم در مباحث ادب و صنعت (آرت) وارد میشدم اما از راه فلسفه ولی وقتی این دواصل را با هم آمیختم فلسفه جمال یا فلسفه آرت و به تعبیر اروپائیهما (استایک) بیرون آمد پس اگر مجاز بدانند بعد ازین برای مجله ادب هم در زمینه های مختلفه فلسفه جمال مقالاتی تقدیم خواهیم کرد تا از من هم خدمتی ولو ناچیز در پیشگاه اهل ادب باشد...

درین مقاله تا آنجا لیکه ارما ساخته است در باب آرت و آرتیست صحبت میکنیم و برای متعارف ساختن موضوع از آرت به صنعت و از آرتیست به صنعت کار تعبیر خواهیم کرد.

آرت صنعتی است زیبا و آرتیست مبدع و مبتکر آن است.

هکل فیلسوف آلمانی عقیده دارد که تقریباً همه کس در باطن خود نیائی از آرت و صنعت موجود دارد ولی وقتی میتواند صنعت کار نامیده شود که آن ریبائی ها و جمال را اراعه لم تخیل بدنیای صنعت وارد نماید و به صفت شعر، موسیقی، رسم و غیره و غیره بدنیای خارجی بدهد این گفته فیلسوف هکل در تمام صنایع جمیله صدق میکند و میتوان هر صنعت کار و صنعت او را که منشاعر مبدع آن عالم خیال و بدنیای باطنی آرتیست و آرت نامید و در آن کاتاکوری داخل کرد فیلسوف هنور حرف خود را درین باب تمام نکرده باز هم میگوید: اعلی ترین و جمیل ترین شی چیزی لیست که افاده، تعریف و تصویر آن ذریعه آرت امکان نداشته باشد از همین سبب است که اراشعار مردمان بزرگ هر کس به انداز و پیمانه موجودیت معنوی و ذکای دماغی خود استفاده میکند.

هبل یکی از علمای درام آلمانی درین باب نظری شبیه به هکل دارد و میگوید

که : خود يك نفر آرتيست شوق و هیجانانی را که از عوالم خارجی برداشته و با عالم داخلی خیال و ذهن خود میامیزد هیجانانی درو تولید میشود که مجبور است آنرا تا حد یکه در قدرت و توان وی داخل باشد بذریعۀ از ذرائع بیرون بدهد و این ذرائع میتواند شهر باشد یا رسم ، موسیقی باشد یا دیگری از صنایع نفیسه که روی هم رفته تمام آن ها نتیجه انعکاس عوالم خارجی به خیال و ذهن صنعت کار و افادۀ و انعکاس صنعت در برابر آن ها میباشد .

مارکل پروست در یکی از آثار نفیس خود مینویسد : در صنعت معذرت نیست در آن جا نیت صنعت کار بحساب گرفته نمیشود درین صورت صنعت مکتب قطعی حیات و روز حقیقی محشراست ؛ زیرا حقیقتاً صنعت مبدعی است که مانند طبیعت اوهم هر چه در برابرش بیاید آنرا با تاپۀ شخصیت صنعت کار در و باره بیرون میدهد . صنعت کار مناظری را که در حیات جالب دقت او شده و عاطفۀ وی را بحرکت آورده باشد در اثر صنعتی خود منعکس میگرداند و این انعکاس فرق ندارد از یسه کلمات و جملات زیبا و دلکش بر روی صفحه کاغذ به شکل نظم یا نثر ظهور نماید و یا ماهیت رسم را داشته باشد و یا اینکه پارچه مرمری را ماده صنعت قرار داده از آن سیمای زیبا و دلکشی که هر بیننده را در مقابل خود برانود در آورد بوجود آید اینک در همین جا است که رول حقیقی صنعت کار به میدان میاید و بهمه میفهماند که صنعت آن سر مایه کرانماید طبیعت است که او را خدا برای ریکارد گیری لحظات و لمحات زود گذر وفا نی خلق نموده تا خیال لوحه هائی از دقائق نادرۀ زمان را با غوش ابدیت بسپارد که او را ز باد و باران نزنند و نباشد .

یکی از رسام های معاصر منتسکیو فیلسوف حقوق فرانسوی به مونتسکیو گفته

بود « یکبار بسوی من نگاه کن و دقیقه آرام بگیر تا برای ابد چنین نگاه کنی » البته این يك حرف صحیحی بود ، زیرا اثری که او از منتسکیو میکشید برای دالمتی بود ، و امروز که استخوان های فیروزوف هم خاک شده آن نگاه وی باقی است . مارکل پروست رومان نویسنده مشهور همینکه فهمید او به مرگ مریض است و دیگر احتمال ندارد از آن بستر سر بالا کند آغازه مساعی جدی و خستگی ناپذیر برای انجام رومانهای نمود که سالها بوده در آن کار میکرد و هنوز به انجام آن توفیق نیافته بود و باین مناسبت یکی از دوستان خود کلمات زیر را مینویسد . هر محرر و وظیفه دارد قبل از آنکه دماغ او از کار بیفتد آنچه را در دل دارد بنویسد تا تخیلات و ابتکارات وی تئ خاک نرفته و برای ابدی زمان مشغله فراهم گردد .

هر قدر دامنه تخیلات آرتیست بدون مانع و رادع بیشتر جولان کند بهمان اندازه اثر او مکمل تر میباشد قیود از هر نوع و شکلی که باشد آرتیست را از ایجاد و ابداع وی باز میدارد صنعتی که در تحت قیود و شروط بوجود آید در حقیقت صنعت اصلی نیست و اصالت (اورینتالته) او زائل گردیده است و این از آن جهت است که خیال و دماغ صنعت کار قیود رانمی پذیرد و صنعتی که در تحت تاثیر قیود بوجود آمده باشد مولود خیال و دماغ صنعت کار نیست بلکه زاده قید و شرط و یا به تعبیر دیگر مولود اقتضا و ایجابات میباشد چنین اثر انسان را تکان نمیدهد و در اعماق روح خواننده و یا بیننده و یا شنونده جا نمیگیرد اشعار و قصائد فرمایشی و تابلوهای سفارش شده اینک همه مولود همین قیود و ایجاب است و بقیمت کاغذی نمیآرزد که آن را سیاه کرده اند . ستفان مالارمه شاعر و نویسنده زیر دست فرانسه و قتی در اهمیت این استقلال حرف میزند میگوید « بلی خودم برای خودم میباشد و این منم که از مخیله خود کلماتی منتخب

حاصل میکنم و در عالم عزلت روح خود را ذریعه آن ها شاد نکه میدارم . «
 باین ادعا با زهم اشعار ما لارمه مال ادبیات فرانسه شد و از عزلت شاعر بیرون آمده
 بکره زمین اظهار قوه و قدرت کرد .

این استقلال و حریت برای ارباب صنعت بحدی حتمی و ضروریست که حتی
 به ارباب خود ايجاب نمیکند ذوق مردم را هم رعایت کنند زیرا رعایت بذوق دیگران
 با زهم برکت و مانعی است که در جلو حسیات طوفانی صنعت کار تولید میکرد و همین
 سبب است که بزرگترین شعرا با نخبه ترین مردمان عصر و زمان خود سرکوشی داشته
 و اثرات لایموت خود را به نسل آینده زیاده ترا القا کرده اند و این
 از آن سبب است که بیدل را در قرن حاضر بیشتر
 از قرن گذشته می فهمند و برای حافظ در امروز زیاده ترا از دیروز کف میزنند و
 خوشحال خان مردم را در برابر پاکستان امروزه شدیدا ترا از مغل دیروز بر
 میانگیرند ایرانیان معاصرا از اشعار رزمی فردوسی نسبت به نسل گذشته محظوظ تر
 میکردند برای اینکه ناسیونا لیزم محاصر قوی ترو عنیف ترا از ملیت خواهی دیروز
 در برابر اعدای ملی میباشند .

خلاصه فهم هر اثر صنعتی که مولود قریحه و دماغ بزرگان و انواع ادب
 و آرت است در ابتدا مشکل تر میباشد زیرا انواع همیشه و در هر عصر ما فوق محیط
 اجتماعی خودند .

یکی از منقدین آرت و ادب اروپائی میگوید: آرتیست حقیقی مانند متفکر بزرگانه
 برای مردمان معاصر خود بلکه برای انسان آینده کار میکند اندر هژدی داز نویسندگان
 عصر این اصل را با چه يك جمله زیبا خلاصه کرده است: او مینویسد: بزرگان شعر و ادب

به مقصد دوام کردن مینویسند نه به قصد موفقیت و این ها خوش دارند آثار را نشان
تکرار آ خوانده شود همیشه خوانده شود و در هر عصر خوانده شود نه يك بار و در
زمان خودشان .

نویسندگان و آرتیست های بزرگ چون بزرگ و ریشارد
و اکثر می گفتند انسال آینده آن ها را خوبتر پسند خواهند کرد تا مردم
امر و (عصرشان) .

خلاصه آرتیست های بزرگ خواه برای يك طبقه محدود و دو یا برای تمام
بشریت خواه برای مردم معا صر و یا جهت آیندگان کار کنند چیز بکه محقق است
این میباشد که آن ها زیاد تر از برای خود برای دیگران کار میکنند .

یکی از فضلا میگفت من بیدل را از ایام جوانی بیشتر امروزمی فهمم و شاید
فهم فردای من در باب بیدل بیشتر و خوبتر از امروز باشد بگری عقیده داشت
که بزرگان آرت و ادب چون بیدل و امثال آن ها در هر مطالعه افکند و نوی
بانسان می بخشد .

این ها همه صحیح است و صحیح تر از همه این است که اعماق افکار و تخیلات
این بزرگان و نوایغ ادب و آرت معدنی را مانند که هر قدر به ریشه های اساسیه آن
قرب تر کردند حاصل بیشتر از آن بدست خواهند آورد .

این ها همه میرسانند که در برابر بزرگان آرت و آثار را نشان همیشه باید ادب و دقت را
حفظ کرد و در اعماق خیال آن ها فرو شد تا فهمیده شود که آن ها چه میکنند
و چه میکنند ؟

قصیده در ادب پنبتو

شمس المغات در صفحه ۱۲۲ قصید با لفتح (ق) را بمعنی شکسته، مغز بطر، پوست خشک و پاره از شعر که زیاده از سه بیت باشد قرار داده که واحدش قصیده است. هم چنان کتاب لغت مذکور در صفحه ۱۲۱ خود مطلب فوق را چنین معنی و تفسیر کرده است: آهنگ کردن، راستی راه، راه راست رفتن و نزدیک شدن، شکستن چوب میانه بودن، میانه رفتن هر چیز، صله دادن شاعر را برای قصیده. مرد یکه نه فریه باشد و نه لاغر، و بالضم و الکسر و فتح صاد مهمله پاره ها از چیز شکسته جمع قصیده. اندراج ر جلد دوم صفحه ۹۶۷ را جمع باین موضوع چنین می نگارد:

قصید با لفتح (ق) و دال مهمله عربی، میانه رفتن، اعتماد کردن، آهنگ نمودن پیوسته و با اتصال آوردن اشعار، بیان واضح کردن، قصد شکستن چوب و جزو آن بهر وجه که باشد، یا شکستن چیزی که به نصف رسد، راستی، عدل، نیکی، نیکی کردن مر میانه نه فریه و نه لاغر و فارسی بلفظ کردن و داستان مستعمل است، امیر معزی ادرین مورد بیتی است به مضمون ذیل:

عشق او قصد دلم کرده نکشتم زو جدا هم نکردم زو جدا کر قصد سوی جان کند
قصد محرکتاً بمعنی عو سبج که درخت خاردار است می آید، چنانچه گویند عصای موسی علیه السلام از آن درخت بوده و قصد بر وزن کتف نیزه شکسته و قصد بر وزن عنب جمع قصیده بالکسر پاره از چیزی شکسته که وی از اقرب الموارد گرفته.
در صفحه ۹۶۸ قصید بدال مهمله بر وزن امیر عربی نیزه شکسته و پاره از شعر که نصف

ابیات آن بر قافیه ملترمه باشد نه نصف دیگر و از سه بیت کم نباشد و نزد بعضی از ۱۶ باید کم نباشد زیاد آن هر قدر که باشد درست است. قصاید جمع آنست و هم به معنی گوشت خشک، مغز فربه یا اندک فربه و استخوان بامغز، شتر ملاده، فربه و پر مغز و چوب دستی و کوهان فربه پر گوشت آمده و هم شعر پاکیزه و نیکو کرده شده جید، در صفحه دیگر قصیده را بر وزن سفینه عربی باین معانی گرفته اند المنجد هم در ردیف متعلق خود تشریحات فوق را بر عربی آورده که هر یک از معانی فوق را یکا یک شرح و تفسیر کرده و ما از ترجمه آن به نسبت نزدیکی موضوع گذشتیم. کتب دیگر لغت هم کم و بیش ازین گونه معانی دارد و به جملات مختلف معانی فوق را تأیید می کند.

از تفصیل فوق و مخصوصاً از معانی آهنگ کردن و نزدیک شدن به مطلوب و پاره از شعر که از سه کم نبوده و یا از ۱۶ زیاد باشد، و با اتصال آوردن اشعار و تعریف اندراج بر می آید که قصیده در لغت شامل مطلب و قصیدی می باشد که کوینده در آن قصد و مطلبی را تعقیب میکند و این قصد جنبه های مختلفی دارد، مثل مدح، رثا، هجو، اعتذار، وصف و غیره که هر یک قصد و مطلبی را افاده میکند ولی در اصطلاح نوعی از شعر است که به تعریف دبیر عجم نیمه دیگر هر شعر موقوف بر قافیه ملترمه باشد الا مطلع که هر دو نیمه آن قافیه داشته باشد و آن شعر است که ابتدا قصیده از آنجا آغاز و مصرع بودنش لازم است و معنی تصریح آنست که بنای هر دو نیمه شعر بر قافیه معلومه باشد.

قصیده چند رکن دارد که مهمترین آن عبارت از تشبیب یا نسیب، کریر و مدح، حسن طلب و انجام است.

تشبیب در لغت یاد شباب و عنفوان جوانیست و در اصطلاح قصیده مقصد از آن برای معانی مبتکر و تخیلات بکروزیبای کوینده است در آغاز قصیده. تا از آن معانی مبتکر

و تخیلات شیرین توسط کریز یا مخلص نمکین و باتمکین بمدح رسیده و بصورت خوبی انجام را با انجام میرساند. تشبیب به تعبیر حضرت ملک الشعرای استاد بیتاب وسیله تیزی فکر شاعر و بوجد آوردن احساسات ابتکاری و بستن تا متعلقات ما بعد قصیده و قصد و مطلب گوینده بصورت خوبی تجسم کند، چه بعقیده استاد شاعر دو قسم است یکی طبیعی و دیگری تکلفی، گویندگان قصیده عموماً از شعرای قسم دوم اند، چون قصیده با مفهومیکه در آن مرکز است از الهامات عشق و منابع طبیعی نسبتاً دور است بنابراین تشبیب وسیله تیز کردن افکار و بیداری احساسات وی است.

قصیده بعضاً دارای تشبیب نمی باشد و بدون تشبیب هم قصیده وجود دارد، تشبیب در تمام قصاید یکنواخت نبوده بلکه بذوق و مرام گوینده تعلق دارد، یکی از بنهار و مزایای مناظر طبیعت آغاز و از آن جا با کریز شرینی که ارتباط متینی بآن داشته باشد به مدح و قصد میرسد، برخی جور روزگار جفای دلدار را تشبیب قرار داده به کریز ملیحی بالای مقصد می آیند و نبذی از موضوعات دیگر پیش می آیند هم چنانکه تشبیب جنبه های مختلف دارد، قصد و موضوع هم در قصیده جنبه های مختلف دارد یکی به مدح می پردازد دیگری به هجو، یکی به فخر و حماسه می گراید و دیگری به رثا، یکی به وصف و دیگری به اعتذار یکی از خود می لافد و دیگری از غیر. کریز یا مخلص مقامیست که گوینده را از تشبیب به مقصد و حسن طالب به صورت مرغوبی می کشاند البته انجام هم به انجام خوبی که عموماً عبارت از (شریط) دعا است انجام می یابد. خلاصه قصیده با ارکان خود نوعی از اشعار و زاده افکار شاعر است که از قالب و چوکات مخصوص نباید برآید.

آمدیم باینکه قصیده در سیر تاریخی علم ادب و السنه شرقی چون عربی، فارسی و پشتو چگونه بوده و چطور ربمیان آمده است؟

قصیده در سیر تاریخی علم ادب و السنه شرقی چون عربی، فارسی و هندی و غیره از قرون قدیمه باین طرف وجود داشته که در این السنه زبان عربی با شرایط مقررہ قصیده پیش قدم معلوم میشود چه قصیده طوریکه تاریخ ادب نشان میدهد در زبان عربی پیشتر از السنه دیگر و قبل از طلوع آفتاب جهات ادب اسلام در خطه عربستان معمول بود چنانچه قصاید عصر جاهلیت اول و ثانی نمونه بارز این مقل است. مؤرخین زمان جاهلیت را که قبل از اسلام دوره برد و عصر تقسیم میکنند، دوره جاهلیت اول و دوره جاهلیت دوم

چون از دوره اول جاهلیت آثار و اخبار معتبری در دست نیست بنا بر آن در آن باره چیزی نمیتوان گفت ولی از زمان جاهلیت دوم که به طلوع طلیعه ربیای اسلام نزدیک تر است از لغت زبان، انواع ادب لغت، امثال و حکم، خطابه، تغزل، فخر و حماسه، مدح، رثا، هجو، اعتذار، وصف و غیره چیزها معاومات و آثار بی مورد است که قصیده سرایان بزرگ داخل آن مراحل گردیده و در آن سخنوری داده اند و این مرحله را شاید تا ۱۵۰۰ و یا ۱۶۰۰ سال قبل از امر و در تخمین کرده اند و بر این قصیده در این دوره با کیفیت و کمیت آن تا اندازه روشن است. در این قصیده سرایان عرب در جمعیت های آن وقت قصاید خود را قرائت می کردند و بعضاً برای مسابقه و در محفلی در دیوار کعبه آویخته و زمانی هم در آن عکاظ مکه می آوردند

عمر و بن عبد بکری یکی از قصیده سرایان مشهور جاهلیت است که گویند یا ۲۰ بیت در وصف ناقه و شجاعت خود سروده، هم چنان، هیر، لبید، اعشی و ابغیه از قصیده سرایان نامی آن دوره است.

موضوع آن عموماً از می و اکثر تفاهات و تکاثر بوده چه قبایل عرب جمعیت های

فرقوی و حزبی خود را ستوده و تفاخر ملی و اکثر اجتماعی و عنعنات و کلتور و شجاعت
قومی و فردی خود را در آن ثابت میکردند و باین صورت اقوام و جماعت یک قبیله
از ناحیه کثرت نفوس و زور بار و وزیر ترازی و تفوق خود را بر دیگران نشان میدادند
همچنین مفاخر ملی، شجاعت، سربازی، حرب و مهمان نوازی و ایثار بزرگان قومی
زور آرمایان و پهلوانان محلی و سران کشوری خود را می ستودند و جوانان، حمله
آوردن و رزم آرمایان را در محاربات محلی و یا خارجی توسط قصیده ترغیب و تشویق
میکردند. باین صورت قصیده در عرب و زبان عربی قرون مدیدی را با کیفیت و کمیت
که قبلاً نبشته آمد پیموده و در ساحت ادبی آن کثله اهمیت بسزایی داشت، این فن
بعد از اسلام و مخصوصاً بعد از اینکه علامه خلیل ابن احمد واضح علم عروض بمیان
آمد اصلاحات شایانی دیده و تا امروز که هر قسم تجملات علمی، مادی و معنوی بآن
افزوده شده بمرحله تکمیل و تجمل خود رسید، چیزیکه از سیر تاریخی بدست می آید
همانا قدمت قصیده است در زبان عربی که به نسبت السنه دیگر شرقی چون فارسی
پشتو بیشتر و بیشتر مروج بود، چنانچه:

حسان کعب بن زهیر در صدر اسلام و عصر راشدین و برخی از شعرای نامور و قصیده
سرایان مشهور در دوره های ما بعد ظهور نموده اند.

مورخین آغاز شاعری را در عرب به نحو ذیل می نویسند!

در هنگام محاربات و قتیکه و حریف باهم نزدیک شده مقابله می نمودند، اول بصورت
فخریه حسب و نسب و امتیازات خاندانی خود را بیان می نمودند، این جملات در ابتدا
منشور و بعد کسب موزونیت نموده صورت رجز اختیار نمود، چنانچه بعقیده بعضی
مورخین ادب میگویند که در عرب از اقسام شعر بار اول رجز بمیان آمد و متعاقب آن قصیده

در ابتدا تمام این کوایف حفظی بوده و بود بسا چه تحریر آمده. در عرب ظهور شاعر
 نو موجب سرور و تهنیت ها بود، قصیده سرای امتیا ز علجیده داشت، قصاید آن دوره
 اکثر مسایل اجتماعی را که لاینحل می بود حل و فصل میکرد چنانچه مسایل خانگی محلق نام عربی
 توسط قصیده اشعی شاعر شیواییان سر و صورت گرفت که امثال این گونه وقایع زیاد است.
 در آریه قدیم و از منته قبل از اسلام این خطه شاید این فن قد علم کرده باشد ولی
 معلوم نیست بچه اصول و کدام کیفیت و ماهیت، زیر ادر زبان فارسی از سال ۳۰۰ هـ
 که مقارن دوره سامانی ها و حیات رودکی است شروع شده و قصیده قبل از دوره
 و حیات رودکی متنازع فیه و اختلافات تاریخی و ادبی را دارا است که حکم مطلق
 بر آن نمیتوان کرد. این فن در آریه قدیم مخصوصاً بعد از اسلام در قسمت مرکزی و غرب
 یعنی افغانستان و ایران به نسبت قسمت های دیگر بیشتر بروز نمود، فن شعر و قصیده
 سرایی در این منطقه ابتدا بر بعه تعلیم و تعلم پیدا شده برخلاف عربی که بصورت
 محفوظات بوده تعلیم و تعلم دروغایه را احتوا میکرد یکی آنکه از روی اشعار و سبک
 عربی پیشرفت و مزیات زبان مد نظر بود و از طرف دیگر مداحی وسیله زر طلبی و مفاد
 زندگی گردیده بود باین صورت از یک طرف قصیده سرایی بصورت تقلید از عرب در
 عجم صورت گرفت و از طرف دیگر ابتدای شاعری از مداحی و قصیده سرایی در زبان
 فارسی مروج گردید و اثر سوم آن عبارت از مطالعه کتب و تحصیل علوم بوده که
 بدون آن ادیب و یا شاعر شدن امکان نداشت چنانچه نظامی عروضی در چهره مقاله
 می نویسد :

«اما شاعر بدین درجه نرسد الا که در عنفوان شباب و روزگار جوانی بیست هزار شعر
 از اشعار متقدمین یا دگیرد، هزار کلمه از آثار متاخرین در پیش چشم کند، و پیوسته

د و اوین استادان خواند، و عروض بخواند و کرد تصانیف استاد ابوالحسن بهرامی سرخسی کرد و ما نندغایه العروضین، کنز اتفاقیه و نقد معانی و نقد الفاظ، و سرقات و نراجیم و انواع این علوم بخواند «در عجم علاوه از صحیفه فطرت قوانین فوق شرط اہم ولی در عرب تنها صحیفه فطرت کافیه بود. علی ای حال قصیده با سیرتار یخیکه در زبان عربی و فارسی معمول ولی در فارسی قبل از (۲۵۰) و (۳۰۰) ه متنازع فیه و اولین قصیده سرای بصورت واضح معلوم نیست ولی از (۳۰۰) ه آغاز زود دوره های سامانی، غزنوی، سلجوقی و غیره قوس های صعودی و بعد از ماننی قوس های نزولی و آوانی قوس های صعودی خود را طی کرده که موضوع آن عموماً مدح بزرگان و شاهان رجال و بزرگان دربار بوده و با قواعد و هدف های معین تکامل و مدارج نچمل خود را تا امروز پیمود. آمدیم باینکه حیات قصیده در ادب پښتو چگونه بوده.

زبان ملی باستانی ما (پښتو) هم از روی تقسیمات تاریخ ادب خود در مرحله اول بدو دوره تقسیم میشود که یکی آن دوره قبل از اسلام و دیگر آن بعد از اسلام است که از اوایل اسلام آغاز و تا امروز می رسد. در مرحله دوم به چهار دوره تقسیم میشود که دوره اول آن از (۱۰۰) ه (۹۰۰) ه یا از اوایل قرن دوم الی ۹ هجری که تقریباً ۸ قرن را در بر میگیرد. و زمان سوری ها، غوری، لودی ها را نشان میدهد. دوره دوم آن از ۹۰۰ الی ۱۱۰۰ ه میرسد که دوره بابروا و لادانت.

دوره سوم از ۱۱۰۰ تا ۱۲۵۰ ه دوام میکند که عصر هوتکی ها و سدوزائی ها را نشان میدهد و دوره چهارم از ۱۲۵۰ الی امروز است.

در قرون قبل از اسلام چون آثار و نمونه های ادب زبان پښتو و فارسی مانند عصر جاهلیت و یا قبل از جاهلیت زبان عربی موجود نیست باین سبب را جمع به چگونگی آن

چیزی گفته نمی توانیم ولی چون ممثل احساسات بشر و احساسات و عواطف ذاتاً در نهاد انسان مرکوز است از آن رو موجودیت شعر و ادب را با کیفیت و کمیت مستلزم و مناسب آن در هر ملت و جامعه انسانی قبول کرده می توانیم، پس از روی این قرائن میتوان حکم کرد که شعر در زبان پنبتهو هم قبل از اسلام موجود بوده ولی شکل و وضع آن را که چگونه بوده و یا چه اقسام را دارا بوده نمیتوان معلوم نمود. زیرا سرودهای قدیمه آریه این مسئله را بصورت واضح بیان و آثار آن این ادعا را تصدیق میکند. درین آثار که چگونگی آن از روی تقسیمات شعری زاندی امروز معلوم نیست قسمت فخر و حماسه هم موجود است که شاید این قسمت یکی از قسمت های قصاید امروز بحساب برود.

در دوره اسلام و بعد از آن که آثار و شواهد آن بدست ما رسیده اول ظهور را ادب پنبتهو از (۱۰۰) هجری آغاز و بدو سه دوره تحولات مختلف و گوناگون تا امروز ۱۲۷۴ سال را طی میکنند. این دوره ۱۲ قرن را از لحاظ ماهیت شعر و ادب علاوه بر تقسیمات ادوار چهارگانه به قسمت های چون اشعار هجایی، اشعار نیم عروضی، اشعار عروضی و اشعار عوامی هم تقسیم کرده می توانیم که هر کدام آن دارای خصوصیات و ممزیات علیحده و اسلوب و سبک جداگانه و مختلف است که از بحث موجوده ما خارج است و شاید وقت دیگری در آن باره صحبت نمائیم.

هر صورت طوریکه زندگی و موجودیت بشان و شوکت زبان پنبتهو در ادوار قبل از اسلام و آریه های سابق ثابت است ادب آن هم طبیعی همدوش موجودیت زبان زنده و پابنده بوده و از آن چنین استنباط میشود که قصیده هم قبل از اسلام در ادب پنبتهو موجود بود ولی چون اثری از آن به نسبت پاره از عوامل و حوادث روزگارند اریم تبصره هم بر آن کرده نمی توانیم و چگونگی و ماهیت آن را نمی توان شرح و تفسیر نمود. ولی درازمنه بعد از اسلام که نمونه های ادبی این زبان از (۱۰۰) هجری قبل از آغاز

شعر و شاعری - ر فارسی بدست آمده نشان میدهد که اشعار حماسی و فخریه و مخصوصاً روح سحرآمیزی، آزادنش استقلال خواهی، مردانگی و غیره خواص طبیعی و فطری این قوم در اشعار زیاد یکباره راده قصاید کونا کونا بوده سروده شده، چنانچه اشعار شعری در بدست او آخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری (۷ عیسوی) شاهد این مقال است. رفته رفته جر با نایب ما بعد مخصوصاً او آخر قرن (۳) هجری با نمونه های بارز و زیبایی خود که خوشبختانه بدست ما رسیده موجودیت قصیده را با وضع و تقسیمات ادبی امروز نشان میدهد. مثلاً قصیده سیار متین شیخ اسعدسوری که نا مبرده هم عصر امیر محمد وری و شاه دربار آن پادشاه ادب اکتنا غور بود موجودیت این قسمت شعر و ادب پنبتو را در او آخر قرن ۳ ه (۹ عسوی ثابت می نماید، این قصیده از لحاظ آثار دستیاب شده قصیده او این محسوب میشود نه از نقطه نظر ساخت، قدمت و موجودیت، زیرا این قصیده از قصاید و اشعار بسیار پسنتر است و قبل از آن قصاید دیگری سروده شده که متأسفانه اثری از آن نمانده.

اینست که وجود قصیده در قرن ۴ ه یعنی هزار سال قبل از امروز است ثابت که منشأ و اصابت آن خیلی قدیمی ولی تاریخ بروز و آثار یافت شده آن درین قرن و با فارسی تقریباً همدوش است. و همانطوریکه فارسی اردوره سامانیان به قصیده سرانجامی آغاز نموده نمونه های ثابت قصیده پنبتو هم از همین آوان یافته شد.

این قصیده از طرف شیخ اسعدسوری در باره وفات حسرت امیر محمدسوری که در محاربات استقلال خواهی بدست سلطان محمود غزنوی اسیر و در زندان وی از غیرت جان داده در ۴۴ فرد لطافت فر سروده شده قصیده پس شاندار است که توسط این افراد آغاز میشود:

د فلک له چارو څه وکړم کوکار
هر غاټول چه په بید یا غور بده وکا
دیر مخونه د فلک خپره شنه کا
این قصیده دارای خواص ذیل است :

- (۱) تماماً ماهیت يك قصیده ادبی را دارا است .
- (۲) تشیب بسیار موثر و سوزناکی دارد که از جور روزگار آغاز می نماید
- (۳) گریه مخلص بسیار شیرینی دارد که ازین مفهوم : « ای روزگار جفا کار !
طوری که دایم با تیر جفایت هزاران دل انبای بشر را مجروح نموده ای اینک نوبت ما رسید
و امروز تیری بر سینه ما حواله نمودی که حامی و سرپرست ما را از ما بودی » آغاز میشود .
- (۴) بعد از کریم به مدح آن شاه می پردازد .
- (۵) انجام را بدعا و مغفرت می انجامد .
- (۶) مدح آن دارای مبالغه های دور از حقیقت و عاری از اصلیت نیست بلکه اصلیت
و واقعیت را تجسم میکند .
- (۷) دارای یک متانت و آهنگ مخصوص است .
- (۸) قافیه آن از کلمات بسیار موزون و نسبتاً مشکل تشکیل گردیده که در پاره
از اشعار با فارسی و عربی مشترك و در نبدی از ان پستوی خالص و پاکیزه است که
یا فتن آن خالی از اشکال نیست .
- (۹) دارای قدمت تاریخی است .
- (۱۰) چنان لغات اصیل و خالص پستو دارد که اکثر آن به نسبت زیادت قدمت از محاوره
امروز افتاده

(۱۱) مدح آن مخصوص صله یا متاع دنیوی و یا منافع شخصی نیست بلکه او صاف حقیقی
 ممد و ح را که در وی موجود است ممد جا معه دانسته بر عدم آن اشک می ریزانند .
 (۱۲) اهمیت بیشتر این قصیده آنست که بعد از مرگ ممد و ح بوده چه در حیات یکنوع
 تظاهر ولی بعد از مرگ احساسات پاک و بی آلاش يك افغان صحیح را نشان میدهد
 زیرا مرد آنست که نکوید و بکند و در غیاب و حضور يك قسم باشد .

ازین وقت تا سال (۵۸۰) ه بازار قصیده سرایی در زبان پښتو گرم و رواج خوبی
 داشت و شعرای زیادی درین رشته طبع آزمایی نموده اند که متأسفانه آثارشان بصورت
 مرتب و منظم بهمانرسیده (تا یمنی) شاعر در بار غوریان هم در مدح سلطان غیاث الدین
 غوری مدحیه دارد . چیزیکه برتبارزان دوره می افزاید همانا قصیده مشهور
 و نهایت بلیغ و بسیار متین و پر معنی بنکارندوی با با است که نامبرده یکی از معززین
 قوم افغان و ملك الشعرای دربارشهاب الدین غوری و از زمره استادان بس بزرگ علم
 و ادب و مخصوصاً قصیده سرایان آن عصر بوده . بشهادت نویسندۀ تاریخ لودی
 محمد بن علی . بستی مجموعه قصاید بنکارندوی با با را کتاب ضخیمی نوشته و میکوید
 که من این مجموعه را دیده و این قصیده را از آن مجموعه اقتباس نموده ام . بنکارندوی
 بابامرد صاحب قلم و شمشیر بوده و در محاربات و فتوحات هند با سلطان رفیق سفر و انیس
 حضر بوده این قصیده تا جائیکه بدست آمد ۴۵۰ فرد دارد ، شاید اصل آن زیاده تر
 بوده باشد تشبیب این قصیده ۴۵۰ فردۀ بهار پر از هار طراوت نثار است که طوری آنرا
 تمثیل نموده که نظیر آن کمتر دیده شده ، کریر آن بسیار شیرین است مثلاً بعد از منظره
 بهار و تمثیل آن بصورت طبیعی و و دایع قدرت بکریر ذیل چون :

«نه بلبل از وصف کل سیر میشود و نه من از صفت سلطان ، آفتاب طالع و دود مان

شنسب است که اروی ملک و ملت چون بهار سرسبز است بعد عدل، انصاف و فتوحات
وی راستوده بد عامی انجامد. مطلع این قصیده چنین است:

د پسر لی بنکلو نکی بیا کره سنکار و نه بیا بی و لوئل په غرو نو کنبی لالونه
مخکه شنه. لابونه شنه لمنی شنی شوې طیلسان ز مردی و اغو سته غرو نه
دنسان مشاطی لاس دمچید و دی مرغلو و بانندی و بنککل بنونه

دغتلو جندی خاندی وریدی ته ز رغو نو بنو کی ناخی زلمی جو نه
این قصیده در خواصی با قصیده شیخ اسعد سوری مشترک است ولی برخی نقاط
متخالف هم دارد که نکات مهم آن قرار دیل است.

(۱) تمام قوافی آن پبستوی خالص است و هیچ یک لغت غیر پبستو ندارد.

(۲) به نسبت قصیده شیخ اسعد سوری نهایت مطنطن و دارای تشبیهات، استعارات
و لوازم بکراست.

(۳) اگر راست بگویم یک قصیده کاکه مشرب و با طمطراق و نهایت با آب و تلب
است.

(۴) نظیر آن در متقد مین و متاخرین نیست.

(۵) فتوحات شان را به بسیار خوبی اظهار نموده

(۶) آنقدر لغات خالص و قدیمه دارد که حتی حل بعض لغات آن مشکل بوده.

باین صورت دوره متقدمین عده زیادی از شعرای قصیده سرارایا دکا رکذاشته که
انجام این دوره تا سال ۹۰۰ هـ میرسد. دوره غوری ها باشهرهای بزرگ آن مراکز
عمده تریه شعرا و قصیده سرایان پبستوزبان بوده هم چنان دوره خلجی ها خصوصاً
سلطنت فیروز شاه خلجی دوره اعتلای شعر و ادب پبستو مخصوصاً قصیده سرای بوده. در

عصر لودی ها هم قصیده زنده بوده و قصیده سرایانی بارزی بروز نموده که خلیل نیازی شاعر در باره قصیده سرای مشهور آن عصر یکی از اشخاص برجسته بشمار میرود. از ۹۰۰ هـ به بعد تا اوایل قرن (۱۱) دوره تغزل و اقسام دیگر شعر و ادب پښتو بر قصیده چربیده و بازار قصیده را نسبتاً کاسد ساخت تا اینکه دوره زندگی مردم میدان یعنی خوشحال خان افغان که قلم و شمشیر و دماغ و سنانش عالمی را بحیرت اندر نمود روی کار آمد و این مرد فاضل و شجاع در دوره حیات ۷۸ سال خود بر علاوه صیانت استقلال ملی و حفاظت روح و افغانیت و آزادی دوره جدیدی در ادب پښتو با آب و تاب مخصوصی ایجاد و به ادب پښتو روح نوین و طرز جدیدی بخشید که وی را ازین سبب پدر پښتو میگویند. ازین دوره باز بازار قصیده کرم و رونقی مخصوص یافت. قصیده در دوره متاخرین از عصر خوشحال خان آغاز و به همت افراد خاندانی وی که شعرای نامدار بودند زیب و زینت مخصوصی گرفته و تا امروز قوس های صعودی و نزولی خود را یکی بعد دیگر پیموده می رود.

خوشحال خان پدر ادب پښتو طوریکه ادب پښتو را با افکار ارجمند و خطوط سودمند خود زیب و زینت مخصوص داد، قصیده را هم زنده با تجملات نوین و رنگینی در ردیف دیگر اقسام شعر و ادب پښتو داخل نمود. دیوان (۴۰) هزار بیته او که از باقیات الصالحات افکار علمی و ابتکارات شعری وی محسوب میشود دارای (۵۲) قصیده مشهور و پرمعنی است که به ترتیب حروف از الف تا (ی) ترتیب و طبع و نشر گردیده. شاید در دیوان این مرد صاحب قلم و شمشیر قصاید دیگری هم باشد ولی چیزیکه بدسترس ما رسیده عبارت از همین (۵۲) قصیده است که (۴) قصیده آن در ردیف الف دارای مقاصد اجتماعی و رموز زندگی است که یکی آن دارای (۱۱۲)

بیت و دیگر آن دارای (۲۰) فرد و سومی دارای (۴۸) بیت است و چارمی آن در تقبیح و بای سال ۱۰۹۷ هجریست در (۲۴) فرد که عالمی را به باد فنا معروض نموده بود. در دیف (ب) و (ت) آن هر دو دارای يك يك قصیده مهم اجتماعی است که یکی آن دارای (۲۰) فرد و دیگر آن دارای (۲۸) فرد است.

در دیف (د) آن دارای يك قصیده (۲۰) فرد است. ازین حرف به بعد تا حرف (ر) کدام قصیده نیست ولی در حرف (ر) (۷) قصیده مشهور و مطولی دارد که هر کدام آن از (۵۰) فرد کم نیست و حداکثر آن تا (۸۰) و (۱۰۰) فرد میرسد. در دیف (ط) قصیده فخریه مشهوری در ۲۴ بیت دارد که موضوع آن تذکار خدمات علمی و قلمی خود ویست.

در دیف (ک) قصیده (۱۸) بیتی دارد که مرثیه فرزندش لبندش نظام نام را نشان میدهد.

در دیف (ل) سه قصیده دارد که یکی آن دارای (۱۴۱) بیت و دیگر آن دارای (۹۰) بیت و سوم آن دارای ۲۹ بیت است، موضوع همه آن اجتماعی، اخلاقی و اصلاح معايب اجتماعیت.

در دیف (م) نه قصیده مشهور دارد که علی الترتیب دارای ۳۸، ۴۸، ۲۴، ۳۸، ۷۹، ۲۱، ۲۱، ۲۸ و ۲۲ بیت است که موضوعات آن رزمی و علو همت است. در دیف (ن) پنج قصیده دارد که علی الترتیب دارای ۱۹، ۲۷، ۱۶، ۱۸۳، و ۶۵ بیت است که موضوعات آن رموز زندگی و اسرار اجتماعیت.

در دیف (و) یک قصیده (۵۱) بیتی مشهوری دارد که فتوحات دهلی را تشبیه قرارداد بمدح فاتحین افغان میروند و شاهان افغانی هند را یکی بعد دیگر حسب مراتب

سلطنت شان در ان نام برده و می ستاید .

در ردیف (ه) ۴ قصیده دارد که علی الترتیب دارای ۲۹، ۱۹، ۴۷ و ۲۰ بیت است
موضوعات آن عموماً اجتماعی و یکی از ان در موضوع شکار است .

در ردیف (ی) (۱۷) قصیده دارد که علی الترتیب دارای ۳۱، ۱۷، ۲۸، ۴۳، ۴۱، ۲۷
۲۱، ۲۵، ۲۴، ۲۸، ۲۵، ۲۴، ۱۸، ۳۱، ۱۸، ۱۷ و ۱۸ بیت است ، موضوعات آن اجتماعی
حماسی ، رزمی ، مناظر طبیعت و ودایع قدرت مخصوصاً بهار پر از هار طراوت نشا راست .
قسمت قصاید خوشحال خان که تقریباً در حدود (۲۰۰) صفحه و تاسه چهار هزار بیت
میرسد بذات خود دیوان علیحدّه محسوب میشود . ازین جاست که خان نامدار علاوّه
بر شمشیر و اقسام دیگر شعر و ادب پشتو چون تغزل ، رباعیات ، خمسات ، ترکیب بند
ترجیع بند ، نثر ، اشعار فارسی در موضوعات اجتماعی اخلاقی ، تصوفی ، رزمی ، بزمی
عشقی ، حماسی ، تاریخی ، ادبی و غیره و غیره این قسمت را هم آب و تاب مخصوص
داده و طوری ازین عهد بدر شده که نظیری بخود ندارد .

خاندان و شاگردان و پیروان مکتب و سبک آن هر یک بنوبه و سهم موافق ذوق
و استعداد خود در اعتلای ادب پشتو خدمات شایانی نموده اند مخصوصاً فرزندان ارشد
و بلبل خوشنوی گنزار ادب پشتو عبد القادر ختک که علاوّه بر اقسام شعر در قصیده چون
پدر نامدار و بزرگوار خود داد سخن داده . عبد القادر در دیوان و آثار جاوید خود دارای
(۹) قصیده مشهور است که یکی آن در ردیف الف حمدیه و دارای ۵۴ بیت است
و سه دیگر آن در ردیف (ی) علی الترتیب دارای ۱۹، ۲۹ و ۴۵ بیت است در موضوعات
اجتماعی و رموز زندگی و دادرمانکی و غیره .

یکی آن در ردیف « ل » دارای « ۲۹ » فرد لطافت فردا است ، این قصیده بسیار

محمد امین (بهروان)

غزل

دلا ز من بکو باری تو آنشو خستمکر را
 شب و روز از فراقت اشک ریزان است چشم من
 اگر کردد نگاهت نشأ بخش خاطر زارم
 شکنج کاکلت شورش میان عاشقان افکند
 قد و بالای دلجویت چو کرم جلوه میکرده
 اگر مژگان خونریزت نباشد ما لیل قتلیم
 چو کل بیپرد، از کلزار رعنائی میا بیرون
 که بی روی تو خواهم داد از کف جان مضطر را
 کجا گردد میسر دیدنت این دیدۀ تر را
 بدست خود نمیگیرم دگر مینا و ساغر را
 شمیم سنبلیت بشکست جانم قد رعبر را
 خجالت میدهد هر جا قد سرو و سنوبر را
 بکو آخر چرا در کف گرفته تیغ و خنجر را
 که بر پا میکند حسن تو بر ماشور محشر را

بیا بر بهروان بنکر که از بیداده هجرانت

ندارد چاره هر دم بسنکی میزند سر را

(بقیه صفحه گذشته)

زیبای بهاریه است که نظیر آن در ادب پنبتو کمتر دیده شده و سر تا پا و از آغاز تا انجام کل ریزی و کل پاشی است.

در ردیف « ه » دو قصیده ۲۸۰۲۸ فرده که موضوع آن دنیا و روزندگی و اسرار اخلاقی و اجتماعیست. یک قصیده در ردیف « م » دارد که دارای ۲۶ بیت و موضوع آن اخلاقیست. یک قصیده « ۲۳ » بیه در ردیف « و » دارد که موضوع آن اجتماعیست. قصاید فوق که محصول افکار ادبی و اجتماعی ماموران قلمی و شعرای بارز افغانیست در ادب پنبتو اهمیت بسزایی داشته و تماماً باقوانین موضوعه قصیده و نکات اساسی شعر و ادب مطابق است. چیزی که تبارز و اهمیت این گونه قصاید را دوبالا می نماید همانا عدم مداحی است و تنها و تنها اتکاب بر فضیلت و اعتماد بنفس است.

قصیده در دوره متاخرین هم تا امروز و روز ول مهمی بازی نموده و از شعرای متاخرین هم یاد کارهای زیاد و آثار کران بهای موجوده است که از طوالت کلام بحث آنرا بآینده مه کول می نمایم.

اثر: بروك فولر
ترجمه: دكتور انصاری

روانشناسی

طفل

اثر مهمی بنام روان شناسی طفل تالیف بروك فولر
و ترجمه فاضل محترم میر نجم الدین انصاری را
که تازه بدست آورده ایم سر از این شماره بنشر آن
آغاز کرده و وعده میدهیم در صورت حصول
توفیق بزود ترین فرصت حاصله اثر مذکور را بشکل
کتاب مستقلی طبع نموده بدسترس دوستداران
علم و معرفت بگذاریم. (۱۱۰۰)

فصل اول

مسائل و روشهای روانشناسی طفل

۱- مسائل طفولیت

اهمیت طفولیت: دوازده سال اول حیات يك فرد نسبت بکدام مرحله دیگر زندگی
ارزش بیشتری از لحاظ سعادت و خوشبختی آینده او دارد. سالهای طفولیت سالهای آموزش
و یادگیری است. در اثنای دوره طفولیت مهمترین نقشه های رفتار و کردار ریخته میشوند
از قرن ها باین حقیقت پی برده اند که مهارت های حرکتی عادات لسان و معرفت گیتی
در دوره طفولیت اکتساب میشود. بهرور زمان تعدیل این عادات مخصوصاً آنها نیکه
بلسان شفاهی ارتباط دارد. بصورت روزافزونی مشکل و دشواری میگردد. تحقیقات
جدید علمی ارزش طفولیت را روشن تر ساخته و در نتیجه بتحقیق پیوسته که عده
زیادی از جنبه های دیگر انکشاف که در گذشته خوب معلوم نبود - متکی به آموزش و
یادگیری در اثنای طفولیت میباشد. پاسخهای عاطفوی فرد که کرکتر و شخصیت او را

تعداد یل میکند - بیشتر توسط تجارب دوره طفولیت تعیین میشود. سازگارهای اجتماعی در دوره زندگی بیشتر زیر تأثیرات طرز تربیه و موفقیت و یا عدم موفقیت طفل در پاسخهای او بسختیها و مشکلات میباشد. بنا بر آن ظاهر است که مطالعه طفولیت بروش علمی ارزش بزرگ نسبت بتمام زندگی فرد دارد. موازی با این ادراک روزافزون اهمیت طفولیت توجه و علاقه بیشتری به ارزش این دوره برای خاطر خود آن مبذول گردیده است. قرن موجود را علمای تربیه «قرن یا عصر طفل» خوانده اند. زیرا در این قرن علاقه زیادی به بهبود و سعادت طفل نشان داده میشود. گرچه این میل و توجه احساساتی و در ابتدای مبنی بر تصورات و مفکوره های غلط بوده مع هذا اکنون بصورت واضحی شناخته شده که باید رهنمایی و ارشاد اطفال برای نشاط و سعادت آینده آنها از علم و معرفت موثوق و معتمدی سرچشمه بگیرد. در حقیقت اطفال سزاوار همان اعتنا و اهتمامی است که فیلسوفی تمام افراد را شایسته آن دانسته. **ساحه روانشناسی طفل:** منظور روانشناسی طفل بدست آوردن حقایق موثوق و معتمد درباره چگونگی و انکشاف رفتار و کردار است.

معلومات و اطلاعات کافی درباره سرشت اطفال اخذ و جمع آوری کرده می شود و از آنها برخی از یکرنگی های انکشاف و تکامل کشف شده می تواند این یکرنگی ها پیشگوئی از عواقب و ثمرات اوضاع و عوامل مختلفه علمی و روشهای متنوعه رهنمایی را امکان پذیر می سازد. و در پرتو همین علم و معرفت راجع به نتایج و اثرات محتمله روشهای عمل ممکنست از تطبیق و بکار انداختن شرایط مساعد و اجتناب و احتراز از عوامل غیر مساعد رفتار و کردار زیر کنترل آورد شود «فصل نوزدهم مطالعه شود» پیشگوئی از بسا وجوه و اشکال رفتار و کردار طفل بصورت درست فعلاً امکان ندارد. زیرا معلومات صحیح

درباره مسائل مهمه بدست نیست معیناً اکنون علم و معرفت و افرو بس مفیدی بدسترس استفاده مائی باشد، و اگر روشهای تحقیق و تتبع علمی را که مؤثر و مصیب نباشد، توسعه بدسیم البته معلومات بیشتری بدست خواهیم آورد.

از شمار نمودن مسایل عمده روانشناسی طفل مفکوره مشخص تری نسبت به ساحت آن بدست آورده می توانیم. درین علم کوشش بعمل می آید تا معلومات حاصله درباره مبدا و منشأ رفتار و کردار طفل، و درباره طریقه هاییکه رفتار و کردار در اثنای نشو و نما و آموزش و یادگیری تعدیل می گردد، مرتب و منظم ساخته شود. نظر به روابط بسیار مهمی که در بین سازمان بدن و رفتار وجود است، توجه مزیدی به مطالعات نشو و نما و انداز بدن و انکشاف استعداد های جسمانی، حسی و حرکتی و به حفظالصحه طفولیت مبذول و معطوف می گردد. انکشاف فکری، عاطفه و اجتماعی طفل، بواعث و علاقه ها و انکشاف اخلاقی و مذهبی و بصورت مفصل مورد مطالعه و امتحان قرار داده می شود. یک جنبه این ساحت که روز بروز با اهمیت آن افزوده می شود. به انکشاف صفات و خصائص شخصیت و توافق و سازگاری طفل به محیط های طبیعی و اجتماعی او ارتباط دارد. تمام این عناوین و موضوعات بر مسایل اولیه پیشکوئی رهنمائی و کنترل رفتار و کردار طفل پرتو می افکند.

۲- روشهای ناقص قدیم مطالعه طفل

اهمیت روشهای صحیح: ارزش تئوریه و کاربردیهای یک مضمون وابسته به صحت روشهایی است که بوسیله آنها معلومات اولیه آن بدست آورده می شود. تمام علوم از روشهای ناقص تقریبی و در بعض موارد کاملاً غلط قدیم به طرف دقت و صحت مزید مشاهده

ارتقا یافته اند. متأسفانه در ساحه روان شناسی طفل بیشتر به روشهای اتکا بعمل آمده که در ساحه های علوم دیگر سالها متروک شده اند. علت عمده این عقب ماندگی در روش علمی علاقه و انترست زیاد به رفتار و کردار انسان و فرصت و سهولت عمومی برای مشاهده آن بوده. و این امر بهر شخص این چانس و اقتدار ارزانی داشت که خود را در قضاوت و اظهار نظر در این زمینه لایق و با کفایت احساس نماید. مغالطه های متعدد یکی امر و زدر باره طفولیت و وجود دارد و مورد اعتقاد مبسوطی قرار گرفته، نتیجه و محصول روشهای غیر انتقادی مشاهده و تاویل رفتار و کردار میباشد. اگر همین نوصبات و مفکوره های اشتباه آور ما ضی را بر کنار گذاشته و طفولیت را بروشهای علمی مورد مطالعه قرار دهیم، به منظور خود نایل خواهیم شد.

معمولی ترین خطای روش در روان شناسی طفل در گذشته و حال مشاهده سرسری بدون قید و کنترل است. چند روش مخصوصی که در ابتدای تاریخ روان شناسی طفل بسیار متداول و لی غیر مناسب بود شایسته تبصره مختصری می باشد که از آن جمله «بیوگرافی» حکایتی، خاطرات و یادداشتها و پرسش نامه روشهای مشهور است.

مشاهده سطحی بدون کنترل و هر شخص رفتار و کردار طفل را مشاهده میکند، لکن عده قلیلی این مشاهده را در تحت شرائطی که برای مقاصد علمی مناسب باشد، بعمل می آورند. افکار و تصورات عامیانه را جمع به سرشت و فطرت طفل بیشتر بر مشاهدات سرسری اطفال در خانه یا بر خاطرات طفولیت خود مشاهده کنند مبنی می باشد. از چند سبب معقول این روشهای بدست آوردن معلومات مطلوبه قابل اطمینان و اعتماد نیست مشاهدات عادی و معمولی ناقص اند زیرا ادراک حقایق رفتار و کردار کافی و بسنده نمیشوند توجه

ودقت زیادی به فعالیت های مهمتری مبذول نمی شود و عوامل متعدد مهمی فرو گذاشت می شود. و عدم کنترل علل و اسباب رفتار و کردار با این امر ارتباط نزدیکی دارد. در موقعیت های کنترل نشده رفتار و کردار طفل معلول و نتیجه علل و اسباب زیادی می باشد و احتمال زیاد می رود که شاید علل بسیار مهم تشخیص یا تجرید نکردد. مشاهده ای که در خانه از طرف والدین بعمل آورده می شود ناقص است زیرا آنها بر عده قلیلی از مطالعات متکی می باشد و علاوه بر آن ستنداردهای مقایسه در بین طفل مشاهده شده و اطفال دیگر موجود نیست. بک سهو و اشتباه معمولی در مشاهدات سرسری ثبت نمودن و از یاد کردن چیزهای غیر عادی و غیر طبیعی در رفتار و کردار و صرف نظر نمودن از حادثات مکرر و کثیر الوقوع می باشد. در این شکی نیست که مشاهدات دقیقاً نه حادثات بی نظیر یا نادر ارزش واضحی در فهمیدن رفتار و کردار طفل دارد لاکن مشروط باینکه مشاهدات مذکور در تحت شرایط کنترل شده صورت بگیرد. مع هذا مشاهده کنندگان اکثر مرتکب این سهو و خطا میشوند که واقعات و حادثات غیر عادی را اساس کلیات و تعمیمات قرار میدهند و این کلیات و تعمیمات را بطور غیر صحیحی به تمام اطفال تطبیق میکنند.

و نیز مشاهدات عادی فاقد صحت و دقت می باشد. زیرا در حینکه مشاهدات بعمل آورده می شود نتایج آنها ثابت و قید نمیشود. اگر یک واقعه پیچیده و معضل را بحافظه خود بسپاریم، حتی برای چند ساعت هم بر حافظه خود اعتماد و اطمینان داشته نمی توانیم چنانچه تجارب متعدد روانشناسی این نقطه را با ثبات رسانیده است. اشخاص عموماً چیزهای را که از ش می دهند که به تصور آنها باید واقع شده باشد، و علی الاکثر بخش های عمده و مهم مدرک حقیقی را فراموش یا اغماض میکند.

یک سهو و خطای بزرگ دیگر میل و غرض شخص در مشاهدات است. والدین که اطفال خود را بسیار دوست دارند اعمال و افعال اطفال را به نظر استحسان تعبیر و تفسیر میکنند و بدین نظر یقین از حقیقت و راستی چشم می پوشند. اشخاصیکه بیک نظر به خاص طفولیت علاقه و اترست دارند، تنها همان وقایعی را زیر مشاهده مطالعه قرار میدهند که مؤید و مصدق تصورات قبلی آنها باشند. و از آنجا که مخالف نظریات ایشان است صرف نظر میکنند. عموماً آنها این کار را بدو نادراده فریب انجام میدهند.

بیوگرافی حکایتی: سالیهای زیادی بیوگرافیهای اطفال بحیث معلومات و معطیات برای روانشناسی طفل بکار برده شده بود. اکثر این بیوگرافیهای سابق امر و زه بحیث مثل و نمونه تمام نواقص مشاهده سرسری و کنترل نشده اهمیت و ارزش دارد. معمولی ترین این نواقص عبارت است از مشاهدات قلیل قصور در تحقیق و تأیید حقایق مشاهده شده و ثبت نکردن معلومات حاصله در وقت مشاهده. غرض و تعصب عمومیت داشت زیرا بیوگرافیها عموماً توسط والدین یا دیگرانی که دارای علاقه و اترست مخصوص بطفل بودند نوشته می شد یا بیوگرافیها بذریعہ اشخاص تحریر میکردید که میخواستند مزاج و محاسن یک نظریه مخصوص تربیه یا تعلیم را به ثبوت رسانند اما درین شکی نیست که بعضی از بیوگرافیهای جدید تری که در ترتیب آنها دقت و اهتمام زیادی بعمل آمده دارای ارزش و اهمیت بارزی میباشد.

خاطرات و یادداشتها: - معلوماتیکه درباره رفتار و کردار طفل مدتها بعد از حدوث واقعه از حافظه داده میشود، جذاب بود لچسپ میباشد لکن بحیث منبع و مأخذ اطلاعات موثوق و معتمد در باب رفتار و کردار طفل اهمیت اندکی دارند. خاطرات و یادداشتهای دوره طفولیت به اشکال متعدد به مشاهده میرسد. بعضی از آنها گزارشات

و بیاناتی است که از طرف والدین درباره رفتار و کردار طفل داده میشود. این رفتار و کردار سالها قبل واقع شده است برخی دیگر ریکاردهای بیوکرافیک است که بتا ریخ پسان تری راجع بواقعات حقیقی در قید تحریر آمده است. در تمام خاطرات غرض و تعصب در یاد داشتن وقایع برجسته، حوادث گوار او مفید سد و مانع بزرگی را در راه وصول به حقیقت تشکیل میدهد. طوریکه شخصی فرموده است: «ما به عیب و نقص خود عموماً کور می باشیم».

افسانه در باب طفولیت که در بعض صور آنها حائز شهرت و اهمیت زیادی نظر به تعمق مفروضی آن در سرشت طفل شده است، عموماً مبنی بر خاطرات ایام طفولیت خود نویسندۀ افسانه میباید شد. در تمام این منابع، حقیقت با سهو و خطا آمیزش یافته و این امر باعث میشود که بر تمام معلومات اتکا و اعتماد بيموردی بعمل آید. بعضی معلوماتیکه توسط خاطرات راجع به اطفال بدست آورده میشود، دارای ارزش محدودی میباید شد معهود انتائج محتاج تائید است. اما لازم است خاطرات دیگر بحیث محک بکار برده نشود. زیرا ممکنست موافقت بین آنها محض در اثر انطباق خطایا باشد. حقایقی که توسط روش ناقصی بدست آورده باشد، باز بوسیله روش مذکور تائید و تصدیق نمیشود گرچه اشخاص مختلفی روش مذکور را بکار ببرند.

پرسشنامه ها: در طی روزهای اول نهضت مطالعه طفل یعنی چهل یا پنجاه سال قبل پرسشنامه های متنوعه بکار برده میشد. مخصوصاً «ستانلی هال» و شاگردان او در استعمال پرسشنامه ها بسیار انهماک می ورزیدند. ایشان ضرورت به معلومات کافی تری را درباره رفتار و کردار طفل احساس نموده معتقد بودند که پرسش سوالات از اطفال و اشخاص کلان طریقه خوبی برای بدست آوردن معلومات بوده.

پاره از پرسش نامه های حقایق مستقیم معلومات با ارزشی را مهیا میساخت و پیشرو آزمایش ها و تست ها و تخنیک های تجربی بود . بدین طریق معلمان سوالات شفاهی از اطفال کوچک نموده و سوالات اضافی را در هر وقتیکه پاسخهای اطفال ضرورت آنها را نشان میداد بکار میبردند چنانچه اگر طفل سوال « آیا گوسفند را دیده اید ؟ » جواب مثبت میداد سوالات اضافی « آیا چقدر کلان بوده ؟ » و « چه وقت و در کجا آن را دیدید ؟ » پرسیده میشد . بعد از مدتی ، پرسش نامه های چاپی تهیه گردید که دارای خالیکاهائی برای نوشتن جوابات بوده . پرسش نامه های نوع مستقیم ارزش و مزیتی داشت اما این عیوب و نواقص را دارا بود که جوابات از یکدسته بالنفسیه بزرگ یا نمابنده اطفال بدست آورده نمیشد و در تعبیر و توضیح نتایج سهو و خطا راه میافت .

اما پرسش نامه های خاطرات و نظریات که بیشتر به اشخاص بالغ فرستاده میشد ، بسیار متداول و کمیتر قابل اعتماد و اطمینان بود این پرسش نامه ها دارای تمام سهوها و اشتباهات یکروشن ناقص بوده ظاهراً پرسش نامه های مذکور مبنی بر این مفروضه بوده که مشاهدات غلط را میتوان توسط عددهی شمار پرسش ها اصلاح نمود . تنقید کلاسیک « تارن دایک » که درباره همین نوع پرسش نامه در آغاز ترقی و نهضت آن بعمل آمده بود . هنوز مناسب و بجاست . مشارالیه میفرماید :

« نادانی هزار نفر بهتر از نادانی یک نفر نیست ، حقیقت و راستی را نمی توان از غلطی های متما دی بابت آوردن یک عدد زیاد آنها ساخت . »

(باقی دارد)

زبانهای قدیم

نظری به تقسیمات زبانهای آریایی و دسته بندی
زبانهای افغانستان، ایران و هند بطرز خاص

بعد از آنکه مهاجره آریائیها صورت گرفت زبان آنها (آریک یا آریا) به لهجه تقسیم شد، آریائیهای هند همانست که سرودهای ریک ویدا (که از آن سخن خواهم گفت) بدان سروده و گفته شده است در جنوب غرب ایران امروز لهجه پارسی باستان (فرس قدیم یا فرس هخامنشی) بوجود آمد. تقریباً در شمال شرق افغانستان امروز زبان اوستایی ظهور کرد. بدین ترتیب، اوستا، پارسی باستان و سنسکرت ویدایی سه شکل متوازی از یک زبان میباشد. قرابت زبان اوستا با زبان سنسکرت و همانندی کامل دستور ایندو زبان قرابت عهد آن دور اثبات میکند. چنانچه برای نخستین بار «بار بوئوف» دانشمند سنسکرت دان از روی قواعد و قوانین سنسکرت تحقیقات علمی اوستا را بنیاد نهاد. چون عهد سرودهای ریکویدا «سنسکرت قدیم» از پانزده قرن قبل از میلاد مسیح پایین تر نیست پس عهد کتاب اوستا بخصوص کاتها ازین قرن نباید زیاد دور باشد. در باره عصر ردشت اقوال مختلف است بهر حال با در نظر گرفتن دلائل همه مؤرخان و تدقیق در زبان کاتها، آخرین نظر دانشمندان محقق اینست که زبان ردشت، اوستا هزار و صد سال پیش از مسیح پایین تر نیست. بخشی از اوستا پس از ریکویدا و تورات، قدیمترین کتاب دنیاست. اوستا با شکل استا ابستا، ابستاق، ابستاغ ضبط شده است. بعضی معنای آنرا اساس و بنیان و بر خي کمک و پناه وعده ای اعتماد دانسته اند «دالای هندی» اوستا را با کلمه ویدا هم ریشه خوانده

و از مصدر «وید» یا «بید» بمعنای دانستن مشتق دانسته که مراد از آن معرفت و خردمندی است اما لفظ «زند» از «آزنتی» بمعنای گزارش و ترجمه و مقصود از آن کتب پهلویست که نخستین بار اوستا بدان زبان در عهد ساسانیان ترجمه شده است. و باز ند مخففه «پات زند» که یات. پاد و پا درینجا بمعنای دوباره گزارش یا ترجمه بر گرداندن زند است بزبان دری بخط پهلوی بدون هزار و رش (۱). خطیکه اوستا بدان نوشته شده (۲) باید آنرا خط اوستائی نامید نویسنده گان قدیم ارقبیل ابن ندیم آنرا «دین دبیره» یاد کرده اند این خط با غلب احتمال در زمان ساسانیان اختراع شده است چه تا آن عهد مستون اوستا سینه بسینه نقل گردیده و سپس با خطوط هر عصری ضبط و یادداشت میشده است، این بود که اوستا (دین دبیره) از طرف موبدان و فضلاء عهد ساسانی اختراع شد بدین معنی که بر حروف موجود پهلوی حروفی افزودند و اوستا را بدان خط نوشتند. این خط دارای (۴۴) حرف با صد اویصد است و امروز از کاملترین خطیست که در دنیا وجود دارد و از راست بچپ نوشته میشود.

از روایات باستانی پهلوی، عربی و فارسی برمی آید که نسخه اصل اوستا در (۲۱) نسک (کتاب) و هزارود و ویست فرکرد (فصل) بر تخته های زرین روی پوست کاه و نوشته شده بود و نسخه ای از آن در دژ نپشت استخر (پوس پویس) موجود بود که هر دو را

(۱) هزار و ش از مصدر هزارتن بمعنای بیان کردن است و اطلاق بر کلماتی میشود که بیک شکل مینویسند و بصورت دیگر تلفظ میکنند هزار و رش در پهلوی ساسانی بکثرت دیده میشود مثلاً ملکاملکامی نوشتند و آنرا شاهنشاه تلفظ میکردند ولی این امر در پهلوی اشکانی دیده نمیشود و فرق اساسی ایند و تحریر در همین جاست.

«۲» اوستا شناسی در اروپا با انکیتل دوپرون از ۱۷۵۷ بعد آغاز گردید.

اسکندر و همراهانش از بین بردند. نخستین کوشش رسمی برای جمع آوری اوستا در زمان پادشاهی بلاش اشکانی در اوایل قرن سوم قبل المیلاد صورت گرفت و پس از آن اردشیر بابکان و پسرش شاهپور برای جمع آوری اوستا همت گماشتند و فقط قسمتی از اوستا را دوباره جمع کردند باقی آن از دست رفت. اوستای کنونی شامل پنج جزء یا کتاب است که ذیلاً از آن‌ها نام می‌بریم:

۱- یسنا: مهمترین قسمت اوستاست تلفظ اوستائی آن سینه و معنای آن پرستش، ستایش و نماز و جشن است که در سنسکریت یجنه در پهلوی یزشن و در فارسی جشن شده معمولاً در هنگام مراسم مذهبی سروده می‌شد که در این قسمت اوستا کلماتی که در میان یسنا جای داده شده کلمات در سنسکریت کلمات در پهلوی کلمات و در فارسی کلمات است مانند کاه بمعنی مقام موسیقی در سه کاه و نظایر آن. همه سرودهای اوستا از آن زردشت نیست و از آن میان برخی پرداخته فکر نخستین پیروان او می‌باشد که از لحاظ زبان و فکر و دستور با دیگر قسمت‌های اوستا فرقی دارد.

۲- ویسپرد: مرکب از دو کلمه ی اوستایی (ویسپه - رتو) یعنی (همه سرو ران) و از ملحقات یسناست.

۳- وندیداد: نام اوستایی آن «وی دئوداته» مرکب از (وی) بمعنای ضد و (دائو) بمعنای دیو و (داته) قانون و مجموعاً (قانون ضد دیو) است. در مراسم دینی خوانده نمی‌شد. مندرجات آن مختلف است.

۴- یشتها: با یسنا هم‌ریشه است یسنا برای ستایش بطور عموم آمده است اما یشتها مخصوص ستایش آفریدگار و نیایش امشاسپستان (روحانیون جاودانی) است.

۵- خرده او ستا: این کتاب را یکی از موبد ان زردشتی، در زمان شاهپور دوم (۴۱۰ میلادی) تدوین کرد و در آن شرحی از نماز، آداب زناشویی، سوگواری و ایام تبریک زردشتیان رفته است. که يك قسمت آن بزبان پازند و متعلق بازمنه متأخر است پارسی باستان.

نخستین خطیکه در کشور فارس بد آن یکی از زبانهای باستانی نوشته شده خط میخی هخامنشی است و آنچه از آثار کتبی از زبان روزگار هخامنشی به ما رسیده بهمین خط است از زمان پادشاهی ماد که در پایان قرن هشتم قبل المیلاد تشکیل یافته بود آثار ری در دست نیست و تمام آثار خط میخی همه از زمان هخامنشیهاست چنانچه نخستین خطیکه کشف شده يك جمله از کوروش (۵۵۹-۵۲۱ ق م) و آن اینست: ازم کوروش هخامنش خشیا بیشه یعنی من کوروش پادشاه هخامنش. از دیگر پادشاهان هخامنشی که کتیبه بجای مانده: داریوش خشایارشا، داریوش دوم و داریوش سوم است این خطوط بیشترش در بدنه کوههای مانند بیستون، لوندستونهای تحت جمشید و شوش - ضبط و درج است این خط اساساً از سرزمین مایل و آشور آمده و خود یادگاری از سومریهاست مانند فارسیان تغییر یافت و در آن تصرفها کردند با لآخره بصورت الفبایی درآمد نخستین کسیکه برخی از حروف خط میخی هخامنشی را خواند «کروتند المانی» است در سال ۱۸۰۲ میلادی. خط میخی هخامنشی دارای چهل حرف یا علامه است و در آن میان چهار علامت اید و گرمی وجود دارد یعنی علاماتی که مفهوم لغتی را نشان میدهند نه تلفظ آنرا و بهر فته در همه این آثارشش صد و اندی لغات غیر مکرر بکار رفته است در روزگار هخامنشیان خط دیگری با یران را یافت و رفته رفته جای خط میخی را گرفت و آنرا از بین برد این خط، خط آرامی است که یدستیار آرا امیها بر زمین

بابل و آشور راه یافت و از آنجا بغرب ایران آمد (و الفباهائی که امروز در سرتاسر روی زمین رواج دارد با استثنای جاهائی که بخط چینی نوشته میشود همه از آن سرچشمه گرفته) .
خط آرامی اساساً مأخوذ از فنیقی هاست (بخشی از سوریه را که در کرانه دریای سفید یامیانه دریا وجود دارد کنعان میگفتند . یونا نیهای فنوکی یاد کردند که بعد فنیقی شد)
لفظ میخی از عربی ترجمه شده برای اینکه تازیان این خط را سماری گفتند و فرنگیان آنرا خط (سه گوش) نامیدند . این خط کرچه حروف عله را ثبت میکند مگر خواندن آن مانند خط اوستایی سهل نیست . از چپ بر راست نوشته میشود .
کتیبه بیستون که از طرف داریوش بر تخته سنگی در دره کوچکی از کوه معروف به بیستون کنده شده از مهمترین کتیبه های هخامنشی است .

زبان ویدا :

ویدا یا بید لغته بمعنی دانستن است و ویدا بطور کلی عبارت از آن منظومه ها و ترانه هایست که اقوام آریایی برای ابراز تخیلات مذهبی ، احساسات درونی ، ستایش و نیایش می سرودند و آنرا سینه بسینه حفظ میکردند و به آیندگان می سپردند . بیشتر گویندگان این سرودها (ریشی های فرزانه) بودند . بیشتر این سرودها در مواقع مراسم مذهبی سروده میشد این نوع ابراز احساسات مخصوص اقوام آریایی بود بزبانیکه این سرودها نوشته شده وید ، بید ، ویدا و بعداً سنسکریت گفته اند این زبان با وستا فرق اساسی ندارد و زمان آن از هزاره دوم پیش از میلاد پایین تر نیست ویدا چهار قسمت دارد :

۱ - ریکویدا : کهنه ترین قسمت ویدا است و پیش از هزار و چند شعرا ست کلمه

ریک لغته بمعنا ی سرودن است

۲ - ساماویدا : تقریباً یکششم ریکویداست که برای خواندن انتخاب شده و سا ما در لغت بمعنی آواز و رقص است

۳ - یار جور ویدا : مطالبش باریکوبد اشبیه و تقریباً برا بر نصف آنست نثر هم دارد لغته هم ریشه با یسناست .

۴ - آتار و اویدا : سرود نکهبان آتش است که در مواقع مراسم دینی سروده میشد . تفسیر و شرحهایی را که بوید انوشته شده (برهمنا) میگویند . این تفاسیر همه بنثر است و زبانش کمی بازبان ویدا : فرق دارد همزمان (برهمنا) کتاب دیگری بنام (سوآرا) از ریشه استوره یونانی و اساطیر عربی در باره ستایش یزدان نوشته شده است تفسیرهای فلسفی ویدا باسم (اوپا نیشات) معروف میباشد که ترجمه آن بفارسی از دارا شکوه برادر اورنگ زیب موجود است . در (اوپا نیشات) وزن بعدی سنسکریت دیده میشود تا قرن چهارم قبل المیلاد از سنسکریت اسمی در بین نبود و پائینی از علمای معروف صرف و نحو زبان قدیم را از لحاظ دستور مرتب و منظم ساخت و آنرا سنسکریت نامید این زبان باویدا مختصر تفاوت دارد زیرا ویدا شکل قدیمتر آن میباشد . مهمترین قسمتهای داستانی و حماسه سنسکریت « مها باراتا » است . بخش مهم ادبیات سنسکریت نمایشنامه است و یک برخ آن داستان حیوانات را در بر دارد . داستان « نیچه تنترا » که ترجمه آن در فارسی بنام کلیله و دمنه بمناسبت نام دوشکال معروف گشته است ، بطور کلی ادبیات سنسکریت یکی از غنی ترین ادبیاتهای دنیا است .

زبانهای دیگر هند را که اول شکل ایدیی نداشته و صرف برای محاوره بود « پراکریت » می نامند که از ان زبانهای محلی کشمیر و چترال « و نیز زبانهای پشه یی و کوربتی که در شرق افغانستان بدانها حرف زده میشود » پنجاب سند ، کجرات ، بنکال

و غیره مناطق شمالی هند بمرور ایام بمیان آمده است. زبان نوشته های بودایی بنام «پالی» معروف است و زبان پالی بجای خود ادبیات مفصلی دارد که تماماً بودایی است بودا خود را آریایی میخواند و جای خود را دیوپه «دو آب» میگوید. پهلوی: زبان پهلوی منسوب بقبیله یاسرزمین پرتوه «پارتها» است که آن سرزمین خراسان و صحنه داستانهای قدیم و ملی است پرتوی بقاعده تقلیب و تبدیل، پهلوی و پهلوی کردید. زبان و خط پهلوی را بدو قسمت میکنند.

۱- زبان و خط پهلوی شرقی و شمال شرقی که زبان مردم خراسان قدیم بود که آنرا پهلوی اشکانی و پهلوی کلدانی نیز میخوانند که اصح پهلوی شمالی یا پارتی است و آثاریکه از آن بمانده عبارت است از منظومه درخت آسوریک، قباله ملک و باغ که بروی پوست آهوبتاریخ ۱۲۰ ق م نوشته شده و متون مذهب مانی که از تو زمان بدست آمده است

زبان دری یا فارسی امروزه دنباله همین پهلوی است. بعضی عقیده دارند که پهلوی اشکانی خود شکل قدیمتر زبان دری است که مستقیماً از استایرون آمده است این پهلوی از سال ۲۵۰ ق م با سرکار آمدن نخستین اشک تا ۶۵۱ میلادی مطابق ۳۱ هجری شمسی که سال کشته شدن یزدگرد است متداول بود.

۲- پهلوی جنوبی یا ساسانی: که زبان جنوب و جنوب غرب ایران بود کتیبه های ساسانی و کتب پهلویکه باقیمانده همه بهمین زبان است با پهلوی شمالی از لحاظ لهجه تفاوت دارد این پهلوی که آنرا پارسیک نیز میخوانند از بقایای آن زبانهای امروزه ایران است مانند لری، سمنانی، سنکسری و غیره. کتاب (دین کرت) یعنی اعمال دین و «بند هشن» یعنی آفرینش از آثار معتبر و مهم این زبان است. آثار دیگر پهلوی ساسانی

مانند «خدای نامه» کلیله و دمنه، هزارداستان، اصل پهلوی آن از میان رفته و ترجمه آن بفارسی و عربی در دست است.

دیگر از کتب و آثار پهلوی «یار کارزیران» و «کارنامه ارشیر با بکان» است. خط پهلوی دارای ۲۵ حرف با صد او بیصد است. از خط عربی و فارسی بسیار مشکل تر است. زبان دری:

بطور کلی عده زبانهای عالم را اعم از زنده و مرده بین دو هزار و پنجصد و سه هزار و پنجصد تخمین میکنند و اکادمی فرانسه عده زبانهای دنیا را ۲۷۹۶۱ شمرده است جمله این زبانهای شاخهای ۲۵ درخت است یکی از آن درخت هازبان های هند و اروپایی است که آن نیز بنوبت خود دو ازده شعبه دارد:

- ۱- زبانهای آریایی «هند و ایرانی»
- ۲- زبان تخاری باد و شعبه معروف آن آکنی و کوچی:
- ۳- زبان خطی یا هیطی که مرکز آنها آسیای صغیر است.
- ۴- زبان ارمنی.
- ۵- تراکی و فریژی.
- ۶- یونانی که دو لهجه قدیم «ا» آن ایونی و دوری است و یونانی هویری قدیمترین دوره آنرا نمایندگی میکند.

(۱) اصطلاح زبان یا زبان مستقل معادل Language و اصطلاح زبان محلی یا لهجه یا گویش در مقابل Dialect است البته گاهی تعریف و تشخیص زبان از لهجه خالی از اشکال نیست. در باره تفریق اکثر زبانهای و لهجه هائیکه در کشور ما و همسایه های ما حرف زده میشود اتفاق دانشمندان و با ترقی زبان شناسی بمرور ایام و آهستگی حاصل میشود.

۷- االبانی که د ولهجه مشخص بنام آوسک و غیک دارد -

۸- ایللری

۹- رومی « ایتالوی » که وزبان کهنه آن « اوسک و امبری » ولاتین میباشد که زبانهای

فرانسوی، پرنسان، کاتالان، سپانیولی پورتگالی، داتما تی رومانی و غیره از شکل « ه »

عامیانه، آن مشتق شده است .

۱۰- کلتی در بعضی مناطق ایرلند، ویلز (کال) و برتنی یعنی شمال غرب فرانسه .

۱۱- توتونی و کرمنی (در شمال سکند نیویا) که اران المان قدیم زبانهای سکاند نیویا

فلما ند وهلان دی ، انگلیسی میانه و انگلیسی جدید استقل یافته است

۱۲- بالتی و اسلاو که اولی شامل زبان پروس قدیم ، لیتوانی و لتونی و زبان اسلاو

شامل اسلاو قدیم روسی ، پولیندی ، روتنی ، چک ، سلواک سربیی سلون بلغاری و

غیره است زبانهای آریایی بدو شعبه هندی و ایرانی تقسیم میشود : الف : زبان

هندی که شامل زبانهای آریایی قدیم و جدید سرزمین هنداست مانند ویدا ، سنسکرت

توسط و مشتقات آن « پراکریته ها » از قبیل سندی ، کجراتی ، بنکالی ، هندی و غیره همچنین زبان

پالی که میان زبان اوستایی و سنسکرت است که از آنها به تفصیل یاد کردیم مجموع این دسته ۲۸

زبان میشود و همچنین السنه مختلف دیگر هند که عده آن بالغ به صد هاست میشود .

ب : زبانهای ایرانی (۱) بسیزده شعبه که درجات مختلف قدمت دارد تقسیم میتواند شد :

« ۱ » کلمه ایرانی درین قبیل مواردیک اصطلاح محض علمی است که زبان شناسان

بر سیزده زبان و ۲۴ لهجه اطلاق میکنند و مناسبتی با وضع سیاسی و حدود جغرافیایی

نداشته و ندارد .

۱ - اوستا: ۲ - سکالی یا فتنی . ۳ - مدی یا میدی یا مادی . ۴ - فارسی باستان .

۵ - پهلوی اشکانی (پهلوی) . ۶ - پهلوی ساسانی (پارسیک)

۷ - سغدی «۱» ۸ - خوارزمی «۲»

«۱» زبان سغدی زبانی بود که ساکنان میان سیحون و جیحون سخن میگفتند و تا حدود قرن ششم هجری کویارایج بوده است و با لهجه پامیر بسیار نزدیک است . لهجه یغنوبی را دنباله این زبان میدانند . علامه بیرونی اسامی روزها ، ماهها جشن ها و منازل قمر را باین زبان در آثار الباقیه خود ذکر کرده است . برای نخستین بار زبانشناس معروف مولیر در سال ۹۰۴ اثر مختصری از این زبان را انتشار داد . رسم الخط سغدی مقتبس از خط آرامی است « که خط ایغور مغولان که بعداً اساس خط منحوری گردیده از آن گرفته شده است »

«۲» زبان خوارزمی : خوارزمیه در مشرق دریای خزر و جنوب دریایچه خوارزم « اراک » فرهنگ و زبانی جداگانه ای از خود داشتند و ظاهراً تا حدود قرن هفتم هنوز زبان خوارزم کاملاً مغلوب زبان دری نشده بود . بیرونی در آثار الباقیه خود نام روزها ، ماهها و جشنهای خوارزمیان را باین زبان خوارزمی بدست میدهد و نیز آثاری از آن جسته جسته در بعضی کتب فقه ذکر شده خط این زبان نیز آرامی است اما تا کنون کاملاً خوانده نشده است . نسخه ای از مقدمت الادب ز مخشری با ترجمه خوارزمی آن در یکی از کتابخانه های قونیه بدست آمده و ظاهراً ز مخشری کتاب خود را باین زبان : فارسی ترکی و خوارزمی نیز ترکیب داده بود .

در ضمن باید متذکر شد که زبانشناسان زبان و لهجه های نورستانی ، پشه ئی ، کاتی و الیکی ، اخشون ، خوار و پارسون را متعلق اشتقاق یافته متعلق بخانواده آریائی هندی میدانند منتها اینست که زبانهای نورستانی از قدیمترین دوره آریائی هندی که با قدیمترین دوره آریائی ایرانی شباهت دارد .

۹- فارسی دری که لهجه های شرقی آن «خراسانی و تاجیکی» شکل قریب بفارسی

ادبی را نمایندگی میکند ۱۰- پشتو ۱۱- کردی ۱۲- بلوچی ۱۳- اوستی

این سیزده زبان چنانکه معلومست شامل زبان های مستقل (زنده و مرده) و دارای ۲۴

لهجه و زبان محلی است و عده ای از دانشمندان غرب چندی از لهجه ها را از زبان مستقل می

شناسند که بعضی آن در افغانستان و برخی در فارس متداول است و کمان میرو د که

بعضی دیگر باشد که از بین رفته و تدوین نشده است. ۲۴ لهجه فوق الذکر قرار ذیل است.

۱- یغنایی (یغنوبی) ۲- شغنی ۳- اشکاشمی و سنکلیچی ۴- واخی ۵- منجانی ویدغه

۶- اورمری ۷- پراچی ۸ خوری ۹- یردی ۱۰- نائینی ۱۱- نظنری ۱۲- سویی

۱۳- خوانساری ۱۴- کزی ۱۵- سوندی ۱۶- سمنانی ۱۷- سینکسری ۱۸- تاشی ۱۹- کورانی

۲۰- کومزاری ۲۱- تاتی ۲۲- لوری و بختیاری ۲۳- سومو غونی ۲۴- زازا.

از شرح بالا این نکته روشن میشود که زبان دری یا فارسی خراسانی یا فارسی دری زاده

پهلوی اشکانی و زبان پهلوی اشکانی دنباله زبان اوستا کی است و عین عقیده

در باره پشتو نیز برقرار است که زبان پشتو دوش بدوش فارسی از پهلوی اشکانی

و در درجه دوم از اوستا سرچشمه گرفته است و عقیده ای که میگفتند زبان پشتو از

سلسله زبانهای هندی است امروز طرفدار دارند مستشرقین و زبان شناسان

معاصر آنرا از جمله زبانهای دسته ایرانی میدانند. البته بقین است نظر بقرا بت

جغرافیائی آثار مهمی از باستانی ترین زبان های هند در لغات پشتو باقی مانده که

در نیمه اول قرن ۱۹ موجب اشتباه بعضی شده بود که پشتو را زبان هندی گفته بودند

در باره زبان دری باید این نکته را افزود که اغلب محققان معاصر عقیده دارند

که زبان فارسی دری مستقیماً از اوستا برآمده است و آنچه را که ما پهلوی اشکانی می‌گوئیم همان زبان دری است و دلیل عمده آنها اینست که: اگر آثار باقی مانده پهلوی، اشکانی مثلاً منظومه درخت آمو ریک و غیره با قدیمترین آثار دری مقایسه و مقابله شود چندان اختلافی که بتوان گفت مادر و فرزند است بنظر نمی‌خورد. و ثانیاً بوجود آمدن اینهمه آثار بدوین داشتن کدام سابقه تاریخی خالی از اشکال نیست بدین معنی که این زبان کم از کم دوسه قرن متداول و مروج بوده باشد تا این قدرت و ورزندگی را پیدا کند که شعری چون رودکی بمیان آورد. بهر صورت اگر قول دسته اخیر را قبول کنیم قدیمترین اثری که از زبان دری به ما رسیده متعلق به ۱۲۰۰ ق م است و عکس اگر زبان دری را دنباله پهلوی اشکانی بدانیم باشواهد ابیات هجایی که رتواریخ ضبط است قدیمترین اثر آن از قرن اول اسلامی بالانمی‌رود مگر آنچه مسلم است این می‌باشد که زبان فارسی ادبی عهد اسلامی از هر دو نوع پهلوی که شرح دادیم میراثی دارد که یکی بسان مادر اصلی و دیگری بسان مادر رضاعی بوده مبدء حقیقی این زبان افغانستان است

* * *

منابع: دایره المعارف اسلامی، مقدمه برهان قاطع تصحیح دکتر معین، نشریات ایران کوده درباره اوستا، پهلوی و فارسی باستان، سبک‌شناسی بهار جلد اول، فارسی فصیح تقی زاده، تاریخ ادبیات جلال همائی، تاریخ ابیات افغانستان، یادداشت‌های دکتر مقدم، راهنمای فارسی باستان دکتر مقدم، مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات فارسی مقالات دکتر یارشاطر در مجله مهر، بیست مقاله قروینی، تاریخ افغانستان تألیف کمزاد.

نوت: راجع زبان دری و وجه تسمیه آن و ذکر این نام در آثار منشور و منظوم و ارتباط آن با سرزمین افغانستان رجوع به مقاله «افغانستان یا مهد زبان دری» سالنامه کابل ۱۳۳۱ شود

اهمیت فابریکة نساجی گلبهار

از نقطه نظر جغرافیة اقتصادی ، شهری و بشری انسان از زمانیکه بروی کره ارض ظهور نموده برای حفظ بقاء خویش به تولید اشیای ضروری پرداخته ، بمرور زمان تولیدات را پیشبرده ، احتیاجات متنوعه خود را ازین مد رک رفع و تدریجاً بترقیات تولیداتی خود ادامه داده تحولات گوناگونی در وضع اقتصاد دنیا بار آورده . این تغییرات و تحولات اقتصادی منتج به تغییر اوضاع دیگر (سیاسی و اجتماعی) گردیده است .

پیشرفت تولید در ملت های مختلف صنایع مختلفی را بار آورد . هر ملت بالاخره در رشته های مختلف صنایع تخصص پیدا نموده شهرت جهانی حاصل کرده است که بطور مثال از بریتانیا ی قرن (۱۸) و کشورهای متحده امریکا امروز یادآوری کرده میتوانیم .

و قتیکه صنایع به ترقی تدریجی خود ادامه داده حالت متکا ملتری بخود گرفت صنایع کوچک دیگر را تحت الشعاع خود قرار داده آنها را از بین برد . مثالهای زیادی از جغرافیة تاریخی اقتصادی که یگانه شاهد اصلی درین خصوص است آورده می توانیم .

بجریان دوره های تاریخ ، صنایع گوناگونی در نواحی مختلفه دنیا ایجاد گردید ، هر ملت قدم مهمی در رشته ایجاد صنایع دستی برداشته « طبق مذاق خویش » به تولیدات ادامه داده اند و قتیکه به اثر کشف ماشین بخار نخستین بار انقلاب صنعتی در انگلستان قرن (۱۸) رویکار گردید ، تدریجاً ممالک بزرگ صنعتی بروی کره ارض عرض وجود نمودند . در اثر همین تحول صنعتی ، سرمایه داری در غرب رونق خوبی پیدا کرد .

وسایل تولیداتی با تمام معنی کلمه ، بدست سرمایه داران بزرگ بوده و است . این وسایل تولیداتی مانند سایر امور اقتصادی شکل انحصار را بخود گرفت . یک سرمایه دار بزرگ و یا در بعض اوقات یک دولت بزرگ کارگاه بزرگ صنعتی را ایجاد نموده اشیای مولده بی شماری که از یک صاحب کارگاه کوچک صنایع ملی بهیچوجه پوره نبود تولید می نمود و اشیای صنعتی شده را به بهای ارزانترین بفروش می رسانید . این روش صدمه مهلکی به پیکر صنایع کوچک وارد و بمرور زمان خود بخود از بین رفته همه ایشان بدست سرمایه داران بزرگ دستخوش صنایع بزرگ گردیدند . و گاه دولت ها هم عین وضع فوق را بخود گرفته به ایجاد کارگاه های بزرگ پرداخته که

بالاخره صنایع رول دیگر را تحت الشعاع خویش درآورده است. چنانچه تا رنج شاهان این موضوع است زمانیکه دول غربی به شرق پا نهادند ازین سیاست اقتصادی استفاده ها نمودند و جهت منفعت خود تمام صنایع ملی شرق را بصورت مستقیم ازین بردند و مواد خام شرق را در کارخانجات بزرگ خود صنعتی ساخته و پس به شرق وارد نموده بفروش رسانیدند. و همین طور ممالک شرق را محتاج خود گردانیده نكذاشتند که بترقی صنایع ملی خود بپردازند.

از آن جمله، افغانستان مانیز بحیث يك مملكت شرقی ازین صدمه دوری کرده نتوانست و بصورت های مختلف آب زهر آلود این سیاست خانمانسوز اقتصادی (مرکاتیلزم) را چشید، و کسی از رزم سیاست خطرناک کولبرت (۱) (Colbert) آگاه نشد. چنانچه اگر ما به صنایع ملی نساجی که یکی از رشته ها صنایع عمومی است در افغانستان دقیقاً نظر اندازی نمائیم پارچه های متنوعه از قبیل زربفت، قنایز، لنگی ابریشمی، پتو، برک و غیره ازین رفتند و همه آنها در اثر ورود تکه های رنگارنگ فریبده ممالک استعماری رخت بسوی عدم بستند.

تا اینکه استقلال وطن حاصل گردید صنایع ما نیز تا يك اندازه استقلال خود را حاصل نمود. و موسسات صنعتی به مود های عصری در نواحی مختلفه وطن به پیمانهای تمثالی ایجاد گردید که تا امروز دوام دارد. بروی همین پرژه بود که فابریکه نساجی گلبهار در اخیر سال (۱۳۳۲) احداث گردید و سرعت توسط فعالیت جوانان فنی ما جلومی رود و در آینده قریب امیدهای قطعی ما را در امور نساجی مملکت خواهد برآورد. از نگاه موقعیت جغرافیائی بنای این موسسه به دشتی موسوم به شیرخان خیل که تقریباً به حصه شرقی بازار گلبهار و دریای پنجشیر که ازین بازار مذکور به جریان خود ادامه داده بعد از طی فاصله چند کیلومتر سمت خود را بسوی مشرق انحراف میدهد استقرار یافته است.

بطرف شرق این دشت حوزه سرسبز کوهستان و سلسله کوه های معاوین هندوکش دوره های متعدد از قبیل سنجن، درنامه، بوله غین، ملیکرو با لاخره به دره نجراب منتهی میگردد و وقوع دارند. بسمت شمال آن کوه در بند که یکی از سلسله کوه هندوکش است و به انتهای سفلی دره پنجشیر موقعیت گرفته واقع است. و به حصه جنوب آن خم زرگرومر بوطات آن وقوع یافته است.

وسعت فعلی تمام حوزه فابریکه تخمیناً $2\frac{1}{4}$ کیلو متر مربع می باشد. آب هوای این منطقه در موسم زمستان ملایم و تابستان آن گرم بوده بادهای شدید نیز دارد این بادهای شدید را بنا بر

(۱) کولبرت در ۱۶۶۱ صد را عظم لویی چارده شاه فرانسه بود و برای پیشرفت و ترقی فرانسه از سیاست مرکاتیلزم کار گرفت این سیاست بنا بر اهمیت فعالیت های او مسمی به سیاست کولبرت گردید.

موجودیت دره پنجشیر و دشت بگرام باید دانست. اگر پروژه نهال شانی درین ناحیه عملی گردد ممکن است یک حوزه سرسبز مبدل گشته از شدت بادها کاسته یک اقلیم معتدل و خوشکوار را به آن ناحیه عرضه دارد. و در بهار و خزان فوق العاده صحت بخش میباشد زیرا منطقه سرسبز و مناظر دل فریب و قشنگ کوهدا من و کوهستان تاثیر خود را با لای این ناحیه انداخته و صف آنرا دوچند میسازد.

بنای فابریکه نسا جی کلبهار از نقطه نظر جغرافیه اقتصادی شهری و بشری فوق العاده قابل قدر است و با اتد ریج ذیلاموضوع را جهت مزید معلومات خواننده گرامی می نویسم.

جغرافیه:

به سلسله توسعه و ترقی صنایع و پیشبرد امور تولیداتی، بانک ملی، شرکت برق شرکت قره قل و بعضی سرمایه داران، به تعمیر یک بنای بزرگ نسا جی در کلبهار مبادرت ورزیده اند. این اقدام خیرخواهانه شان در عین حالیکه احتیاجات امور نسا جی مردم را رفع می نماید بسا عوامل مهمه اقتصادی را نیز بار می آورد که از نقطه نظر جغرافیه اقتصادی قابل تبصره است.

شرکا و سهامدارانیکه در فوق از آنها یادآوری نمودیم با دو کمپنی عصری اروپائی یعنی جرمنی و سویسی داخل مفا همه شده تکمیل امور تعمیراتی و تطبیق پلان و پروژه و نصب ماشین ها و نوع کارآمد فابریکه نسا جی را بعهده آنها گذاشته اند. این موضوع متذکره را با بر چندین سود و منفعتی که از نگاه جغرافیه اقتصادی دارد ذیلاً مینگاریم.

۱: عوض اینکه برای اعمار این موسسه عام المنفعه یک حوزه بزرگ زراعتی را ازین برده بجای آن تعمیر بنای مذکور صورت می گرفت، از یک حوزه فلج و بدون مفاد هر نوع امور اقتصادی استفاده کرده است. لذا این روش بر منفعت اقتصادی کشور می افزاید.

۲: مواد خام کارآمد امور نسا جی که تا کنون به مالک خارج صادر گردیده بعد از طی سلسله مراتب به اشیای صنعتی تبدیل و مجدداً وارد مملکت گردیده و به بهای گران بفروش می رسیده در داخل مملکت صنعتی شده احتیاجات ملت را در این مورد رفع می کند (از مصرف اشیای تولید شده وطن، صدور و خروج - اسعار مملکت جلوگیری می شود.)

۳: یکعده نفوس محلی و ناحیه این مملکت بکار افتیده احتیاجات حیاتیه خود را بقسم دست مزد حاصل و رفع مینمایند. چنانچه فعلاً دو نیم هزار نفر به استثنای شغال صفتی خا رجی که تعداد شان به دو صد نفر می رسیده درین فابریکه بکار اشتغال دارند و با ذوق نهایت سرشار به اجرای امور معوله خویش می پردازند.

۴: اشیای مولده این فابریکه به انواع و الوان مختلف تقریباً بیش از (۵۰) فیصد احتیاجات

نفوس مملکت را رفع خواهد نمود البته محصولات فوق به پیشرفت اقتصاد کشور کمک شایانی مینماید.

۵ : - بکار انداختن چندین هکتار زمین زراعتی برای زراعت نوع کارآمد این فابریکه (پنبه) و تخصیص یکی از اقسام بهتر آن، با فعالیت و مهارت زراعتی می‌افزاید. چنانچه در آینده اگر پنبه، که به نواحی همجوار این فابریکه زرع گردد، عیناً در ممیزات پنبه قطع زمین را خواهد داشت. و هم این نوع پنبه یکی از اقسام بهتر و قابل‌وصف پنبه‌های دیگر خواهد بود. لذا این وضع نیز باعث بهبودی اقتصادیات مملکت گردیده سطح حیات توده را به مرور زمان بلند می‌برد.

۶ : - مقدار برقیکه برای رفع احتیاجات این فابریکه لازم است ده هزار کیلووات میباشد این قوه برقی را از برق سروبی و قسمی از برقیکه توسط نیروی آب دریا پنجشیر - استحصال می‌گردد حاصل می‌دارند. و مقدار علاوه‌کی برق آب دریا مذکور احتیاجات تنویراتی مردم نزدیک حوزه فابریکه را رفع نموده باعث آسایش آنها می‌گردد.

جغرافیه شهری آن :-

اگر در تاریخ دنیای بشری از نقطه نظر تشکیل و ظهور شهر و استقرار بشر در آن دقیقاً نظر اندازی کنیم گفتار ویدالد و لابلش (Vidal de Lablache) عالم جغرافیه بشری که «طبیعت در ابتدا مناظر خود را به انسان آماده می‌سازد و انسان طبق میل و اداره خویش آنرا اعمار نموده به حیات خود ادامه می‌دهد» در موضوع ظهور شهرها بروی کره ارض صحیح می‌افتد.

همبولد (A. Humboldt)، ریتز (Ritter)، راتزل (Ratzel) علما آلمانی که مؤسس جغرافیه بشری میباشند. گفتار دانشمند فوق را تأیید مینمایند. یعنی انسان و طبیعت هر دو در ایجاد شهرها سهیم بوده و عوامل مهمه طبیعی و میل انسانی هر دو در تشکیل شهرها اهمیت دارند.

اگر عوامل طبیعی تا آخرین مرحله حیات با انسان موافقه کند، و میل انسان در سیر تکامل خود بآن موافقه هم‌دوش باشد. در نتیجه انسان یگانه مخلوق اجتماعی است با هم در همان محل معینه گرد آمده پناه گاهای به مود عصر خود اعمار مینمایند و تدویناً از خانه به قریه و از قریه به قصبه و بعدها تمام عوامل مهمه که برای تشکیل یک شهر لازم است تکمیل و یک تعریف واقعی بآن (شهر) میبخشد. در تکمیل تعریف یک شهر اگر کمی توجه کنیم از زمانه‌های قدیم با نظر فلفلی شهر در تعبیرات خود تغییرات گوناگونی دیده است و از نقطه نظر تعبیر علمی یکی از مجملترین لغات میباشد و به مرور زمان علما تعریف آنرا از لحاظ نوع شغلیکه اجتماعات می‌پردازند تکمیل کرده‌اند.

در ۱۸۴۶ تعریف شهر از نقطه نظر تعداد نفوس توضیح شده بود یعنی يك شهر عبارت بود از مرکز اجتماعاتی که تعداد نفوس آن‌ها از دو هزار (۲۰۰۰) فرد تجاوز می‌نمود. به این تعریف بعدها نقیذاتی بعمل آمد و برای رد تعریف فوق جمله زیر را نوشتند.

يك دهکده فرصتی که توسعه میابد می‌شود که تعداد نفوس آن از دو هزار تجاوز نماید. و يك تعریف دیگری از عینک علم اجتماع (Sociology) بآن بخشیدند: شهرها عبارت از يك محیط مجملی میباشند که از اجتماعات مشخص و متعددی تشکیل گردیده است.

و بعضی‌ها شهر را همراهی يك قریه و یا يك دهکده مقایسه نموده به تعریف آن پرداخته‌اند یعنی يك شهر از منازل خانه، دیوار و احاطه آن از دهکده تشخیص می‌شود. مانند شهرهای قرون وسطی که دارای این خصوصیت بودند و هم باید توضیح نمود که يك شهر در اساس خود يك دهکده بوده که بهرور زمان توسعه نموده است و برخلاف شهرهای بوده‌اند که مضمحل گردیده و يك دهکده مبدل گردیده‌اند.

برای روشن شدن مطلب لازم است يك دهکده را از يك شهر تفریق نموده و لا به تعریف دهکده و بعد ها به تعریف و اقصی شهر پردازیم.

يك دهکده عبارت از استقرار اجتماعاتی که نفوس آن به زراعت می‌پردازند در صورتی که يك شهر عبارت از استقرار اجتماعاتی که نفوس آن به صنعت، تجارت و اداره اشتغال دارند یعنی این تعریف زیاده به نوع شغل که این دو اجتماع می‌پردازند تطبیق می‌گردد. نه نسبت به تعداد نفوس آن.

چنانچه تاریخ شاهده می‌دهد که اشیاء سیر تکامل خود همیشه تحت شرایط زمان و مکان دستخوش تغییرات و تحولات بوده و میباشند. لذا شهر نیز تدریجی و آتی خود را شرایط فوق پیروی نموده ترقی کرده پیش می‌رود. از این رو ما کمک تاریخ و جغرافیه دو نوع شهر را هم تشخیص کرده می‌توانیم.

۱: - شهرهایی که خود بخود تولید کردند اند. ۲: - شهرهایی که ایجاد شده میباشند. برای اینکه موضوع را خوبتر واضح سازیم لازم است بطور مثال از شهر کابل و دارالامان و بالاخره امکان تشکیل يك شهر عصری در کلبهار که این جزء مقاله ما بآن مربوط است ذکر می‌نمائیم. شهر کابل را ما از جمله شهرهای خود بخود تولید شده میدانیم زیرا اولین شخصیکه در یکی از کناره‌های رود کابل پناه گاهی ساخته به حیات خود ادامه داده گفته می‌توانیم که مؤسس شهر کابل بوده است. بدون اینکه در صدد ساختن يك شهر در آینده بوده باشد.

تولید این چنین شهرها مقایسه همراهی يك شهریکه ایجاد شده و یا امکان ایجاد آن شهر (دارالامان) نمی‌شود.

مثلاً شهر واشنگتن (Washington) را که (۱۷۹۰) جارج واشنگتن همراهی یکنفر مهندس فرانسوی موسوم به میجر انفانت (Major Enfant) پلان آنرا طرح کرده و بعد از مدتی جا مۀ عمل پوشانید که امروز یکی از شهرهای بزرگ و مرکز سیاسی ممالک متحده امریکا بشمار میرود. لذا این شهر را ما از جمله شهرهای ایجاد شده مینماییم.

تمثال دیگر: در یک زمانی امیر امان الله خان میخواست یک شهر عصری بسازد، نقشه یک شهر عصری را توسط یک مهندس فرانسوی اندر گودارد (Andre Godard) طرح نمود و قصر موجوده دارلaman را مرکز آن شهر تخیلی خود قرار داد و سرکهای متعدد به سمت های مختلف آن تعمیر نمود اگر نقشه مطروحه او جا مۀ عمل میپوشید البته یک شهر طبق میل و اراده او تکمیل میگردد. پس در این صورت ما آن شهر را از جمله شهرهای ایجاد شده مینماییم. در دو نوع ظهور و تشکیل شهر اگر کمی دقت نمایم هیچ یکی از آنها بطور آنی و فوری بوجود نیامده بلکه عوامل مختلفه توسعه شهری در آن تدوین میگردد و بعد از یکرا فرد گردیده است. عوامل کلی و جزئی توسعه شهرها خیلی زیاد است. توضیح و تفصیل تمام این عوامل را از اصل موضوع خارج میسازد و تنها شکل مشخص عوامل توسعه شهرهای معاصر را که عبارت از کارخانجات استخراجی و تولیداتی بطور مثال درین جا ذکر میکنیم. چنانچه علت مهم توسعه اکثر شهرهای انگلستان، روسیه، امریکا و ممالک صنعتی دیگر قرن (۲۰) از وجود کارخانجات استخراجی (ذغال سنگ، پترول و سایر معدنیات) و تولیداتی (نساجی، ذوب فولاد و پرزه جات فلزی و غیره) میدانیم.

بروی همین اساس، ترقی پر و زده امور صنعتی و ایجاد کارخانجات متعدد در کشور و سیله مهم توسعه های شهری در آینده خواهد گردید.

اینجاست که وجود فابریکه نساجی گلبهار یکی از عوامل بزرگ توسعه های شهری در آینده خواهد گردید. اینجا است که وجود فابریکه نساجی گلبهار یکی از عوامل بزرگ توسعه شهری نوع شهرهای خود بخود ایجاد شده خواهد گردید.

ایجاد فابریکه نساجی عامل بسا اجزای توسعه شهری نیز میگرد که بطور خلاصه زیلاتد کارمییآ بد.

۱- اعمار اطاقهای متعدد جهت رهاش کارگران فابریکه، یک حوزه بزرگ رازینت شهری میدهد.

۲- تعمیر هو تلها به طرز عصری.

۳- دیوها و مغازه های اشیا صنعتی شده و خام.

۴- اطاقهای تصفیه پنبه.

۵- جهت احتیاجات تنویراتی فابریکه (برق)، نصب ماشینهای آخذ و ذخیره قوه برق،

تعمیر یک بنای بزرگ لازمست. چنانچه بطرف شرق حوزه اصلی فابریکه مذکور یک تعمیر و سیمی به این منظور اعمار گردیده است. که به توسعه شهری کمک زیادی مینماید.

۶: - آماده ساختن اسباب و عوامل سپورتی از قبیل حوض های قشنگ شنا، میدا نهایی فوتبال ها کی و تینس و غیره .

۷: - موجودیت باغهای عمومی و کافه ها در حصص مختلفه این ناحیه و علاوه بر آن اقلیم فرح بخش، مناظر دلفریب و عبورد و دریا (پنجشیر و شتل) ازین ناحیه بیشتر باعث جلب توسعه مردم گردیده و در تشکیل يك شهر سهم بارزی خواهند داشت .
دیگر وجود (CANALISATION) که یکی از عوامل مهم توسعه شهری است بنوبه خود عنصر رف شهر را تکمیل می نماید .

بس تمام محتویات مواد فوق در توسعه شهری رول مهمی دارند و از اجتماع این عوامل توسعه شهری يك شهر بزرگ در گلبهار تشکیل خواهد کرد .
چنانچه پل خمیری، پیش از ایجاد فابریکه يك دهکده پیش نبود و قتیکه فابریکه در آن جا تأسیس گردید چند عوامل دیگر توسعه شهری هم ای آن توام گردید و بالاخره تقریباً شکل يك شهر را بخود گرفته است .
از نگاه جغرافیة بشری :

جغرافیة بشری وظیفه خود میداند که مبداء انسان را دریابد و بعد طرز زیست و ارتباط اجتماعات بشر را به شرایط محیطی اش مطالعه نماید . اما مانند دیگر علوم مبداء و انجام آن به نظریات مختلفه علما و دانشمندان تعلق میگیرد یعنی علما و دانشمندان به این دو سوال (انسان نهاد و هله اول چطور خلق شدند ؟ و سر نوشت انتهائی بشر چه خواهد بود ؟) تا حال يك جواب قناعت بخش داده نتوانسته اند . پس اجباراً حیات انسان را در مسیر تکاملی از مبداء به انجام فرضی تحت شرایط زمان و مکان، حرکت و دوام تدریجی و آنی خویش ادامه داده و به سبکهای مختلف حیات از عقب بجلو میرود تدقیق می نمایم . آخرین مرحله تکامل انسان از نقطه نظر سبک حیات (که عبارت است از اصولیکه انسان بشرایط محیطی و طبیعی عادت میگیرد و هر چیز یکه طبیعت بدست رس او گذاشته است به استعمال باندازد) عبارت از حیات نفوس کار خانجاتی میباشد . اینگونه سبک حیات (کارگری) يك خصوصیت جدا مانه و مجزا از انواع سبک حیات دیگر بشری مانند نفوس (صیاد، ماهیگری شبان و زراع) دارد . اساس تمام کار خانجات را ما از وجود معدن و مواد احتراقیه و اولیه میدانیم و سرمایه گزاف جهت استخراج و استحصال مواد مذکور تهیه و مصرف میگردد . و هر مملکتیکه درین مورد سهم کافی دار دالبته امروز ما آن مملکت را از جمله ممالک مترقی می شماریم بطور مثال از امریکا روسیه شوروی، المان و ممالک صناعتی دیگر یاد آوری کرده میتوانیم . بهر تناسبیکه کار خانجات در يك مملکت زیاد گردد تعداد کارگر در آن زیاد میگردد و احتیاجات حیات خود را بقسم دست مزد حاصل و رفع مینماید . و بهر ورز زمان يك زندگانی آبرومندانه نصیب آنها میگردد . و هم در عین زمان وجود کار خانجات در يك مملکت باعث از دیا د نفوس

گردیده به اثر آن شهر بزرگ صنعتی عرض وجود مینماید . و بالاخره تمام عوامل ترقی بشری در آن شهر وضع گردیده يك تمدن عالی تری را به محیطهای بشری تحفه میدهد .

بروی همین اساسات فوق وجود کارخانجات در داخل کشور باعث ترقی و تعالی مردم میگردد چنانچه پروژه های بزرگ صنعتی در داخل مملکت درین ظرف بیست (۲۰) سال اخیر بساحه های مختلف تطبیق و عملی گردیده است . بیان تمام این عوامل و فعالیتهای صنعتی کنجایش این مقاله را ندارد تنها بطور مثال از فابریکه نساجی کلبها ر که متن مقاله ما بآن ارتباط دارد خلاصتاً ذکر مینمایم فابریکه مذکور و امثال آن یکنوع سبک حیات مخصوص (کارگری) که نسبت به حیات زراعتی و شبانی فرق دارد یکعده نفوس این مملکت میبخشد . پس وجود این فابریکه بنا بر چند علت زیر به نفوس هم جوار آن خیلی ها مفید واقع گردیده است .

۱ - افرادیکه بدرون دره های عمیق و سنکلاخی سلاسل کوه هندو کش (غور بند ، شتل پنجشیر ، پنجاهه نجراب ، الاسای ، رسکین ، اوزین و حتی فراچغان) حیات بسر میبرند . از نقطه نظر تکامل سبک حیاتی حیات نیمه مقیمی دارند یعنی در يك نیمه سال زندگی ایلاقی و متباقی مدت سال را به زمین های زراعتی که احتیاجات یکساله شانرا هم پوره کرده نمیتواند ، و دهکده های شان که به هجوار زمین های زراعتی است یک خصوصیت حیات مقیمی را بآنها میبخشد ، زیست مینمایند . و دیگر یک خصوصیت بد حیات اینگونه محیطها بطور عموم یکا ریست . اگر در طرز زراعت و آبادی زمین های زراعتی آنها نظر اندازی کرده شود دو انسان را از حیرت به تعجب میکشاند . خلاصه حیات این نوع سرزمین هایکی از مشکل ترین نوع حیات بشری میباشد پس وجود يك مرکز کار می تواند آلام و بدبختی های آنها را رفع نماید . اینجاست که فابریکه نساجی کلبها ر وسیله و چانس بهتری برای کار افرادیکار گردیده یکنوع حیات متکاملتری به محیط همجوار خود میبخشد .

۲ - دهاقین بی بضاعت همجوار فابریکه که حیات شانرا زراعت بصورت کافی تامین کرده نمیتواند حیات زراعتی را ترك داده بحیات کارگری اشتغال می ورزند . بنا بران فابریکه نساجی وسیله مهم رضایت خاطر نوح محیط های فوق خواهد گردید .

۳ - باغبانانیکه حیات شانرا حاصلات سرد رختی درختان مشرقا مینمینمود و یکانه حیات شان منوط و مربوط به میوه جات خشك و تر بود و آن هم چانس خوب و بدی داشت ، و یا به عبارت دیگر گاهی حاصلات خوبی می برداشتند و یا گاهی برعکس آن ، حیات واقعی را اهمیت داده خود را از چنکال بخت و طالع رها نیده مشغول کار در امور فابریکه میکردند . بدینوسیله یک سبک مخصوص حیات یعنی کارگری نصیب شان میگردد .

بروی همین اساسات فوق لازم است تعداد کثیر کارخانجات در مملکت احداث گردد و بالاخره مانند ممالک صنعتی تمام احتیاجات صنعتی مملکت را رفع گردانیده مملکت را به سرعت کامل به قافله تمدن امروزی بشر هم صف گردانیده اینهم البته مربوط فعالیت جوانان وطن پرست خواهد بود .

ر اشه ر اشه

ر حمن با با

ای حُما د ز ره آرامه راشه راشه	سر و قدّه کل اندامه راشه راشه
چه همه واره خوبان دی مقتدیان دی	دهمه وار و امامه راشه راشه
بی تا نشته هیچ حرمت دعا شقا نو	د مشتاقو احترامه راشه راشه
خدای زده بیا به هسی وقتوی او که نه وی	زه ویریزم له ایامه راشه راشه
نن هنگام دی که وفا کری که جفا کری	چاری نه شی بی هنگامه راشه راشه
دا جهان د مسافر و یور باطوی	تله دی تله دی له دی کرامه راشه راشه
پریر و یه سنبل مو به ملکث خویه	عنبر بویه لاله فامه راشه راشه

شپه لا پریرده رو ناورخ را باندی شپه شوه

در حمن ماه تمامه راشه راشه

پیر محمد کا کر

ای حُما ز بیانکاره راشه راشه	دخو بانو شهریاره راشه راشه
پری رویه عنبر بویه فر بنته خویه!	سر و قدّه کل عذاره راشه راشه
د سروشوندو په شربت که ئی دوا کری	و بیمارته شکر باره راشه راشه
غم خواری می بیتا خوک کولای نشی	د غم جنوزر و غم خواره راشه راشه
ستاملا لوستر کوزره له مانه یو ور	آهو چشمه کلر خساره راشه راشه
چه همیشه دی دا غیار پرلور سفر دی	یوخل یارته له اغیاره راشه راشه

چه بلبل غو ندی ثنا کاستاد کلو

پیر محمد ته نو بهار راشه راشه

ابوالحسن علی هجویری غزنوی

ملقب به دادا گنج بخش

اخلاق و افکار هجویری : -

از آنجا که خوی ، عادت ، روش و سلوک آدمی بدرجه همتنا بهایی از ارث فامیلی و محیط خانوادگی متأثر میباشد ، شیخ رانیز در روش اخلاقی و سلوک معاشرتی تأثیری در خوری از اهل خانواده خودش دست داده است . طوریکه دیدیم در خانواده هجویری از پدر و مادرش گرفته تا امامانش و نیز کسانی که با آن سروکار ، مصاحبت و مجالس و آشنایی داشته همه رجال برجسته عصر و صاحبان خوارق و کرامت ؛ و عالم در علوم ظاهری و باطنی بودند ؛ و چون طوریکه خواهیم دید روزگارزندگانی پدر خود رانیز دریافته ؛ ازینکه در سلك عرفاء منسلک بوده ، شخص نیکو رفتار ، خوش خلق ، متشرع و متقی بارآمده است . از مطالعه آثارش برمیآید که این عارف کامل یکسره براه مستقیم « شرع » میرفته و نظر بعلم ، حلم ، سخاوت و شجاعتیکه داشته نه در آوانزندگی و نه بعد از مرگ محبوبیت خود را از دست داده است .

وی کرچه صاحب نخستین اثر در تصوف بزبان دری است مع هذا کسی بروی خورده نکرده و بالآنکه در آن اثر خود بر تمام مکاتب تصوفی رایج آنوقت بحث و انتقاد کرده است ، از یکطرف ذریعه بزرگان و دانشمندان عصر تشویق و ترغیب میکردیده و از جانب دیگر آثارش را همگان بذوق و شوق هرچه تمامتر میخوانده و مواظط و نصایح

اند رزهای او را بکوش گرفته و بکار می بسته اند - در اثر همین محبوبیت وی است که بخواهش یکی از دوستان هموطن خود بنیشتن بهترین شاهکار ادبی و عرفانی خود یعنی کشف المحجوب پرداخته است که مادر جای آن را جمع بآن اثر سخن خواهیم گفت . هجویری بنا بر شهرت و دانش خود معروض حسد و عداوت بدخواهان و حاسدان واقع گردیده و مخالفان وی آثارش را بحیلت از وی دزدیده اند ، مکر با وصف آن هم شیخ برای آنان از خداوند طلب آمرزش کرده است .

و اگر چه بعضی از سارقان آثار خود را میشناخته نظر بمشرب پاکیزه بی که داشته آنرا رسوای ساخته و با اینکه میتوانسته اثر خود را از آنان مطالبه کند و یا از ایشان انتقام بگیرد در مقابل شان تحمل و صبر کرده و خاموشی اختیار فرموده است . چنانکه را جمع بسارق يك اثر خود گوید :

«... کتابی تألیف کردم اندر طریق تصوف عمرها الله ، نام آن منهاج الدین ، یکی از مدعیان رکیک که رأی گفتار نام او نکند ؛ نام من از سر آن پاک کرد و نزد يك عوام چنان نمود که آن وی کرده است .»

درین عبارت می بینیم که دزد کتاب خود را تنها بنام « مدعی رکیک » یاد کرده و از گرفتن نامش [بحکم رأی عالی خود] بسبب اینکه رسوای مفتضح نکردد خود داری کرده است . همچنان در جایی دیگر در حق يك کس دیگری که او نیز همین ظلم و ناروا را بر هجویری روا داده و دیوان مکمل اشعار او را دزدیده و بنام خود کرده است گوید « خدا او را توبه دهد »

دانشمندان و مصنفان بعد از وی نیز او را نيك ستوده اند و از روش اجتماعی و اخلاقیش و صفها کرده

مؤلف خزینتہ الاصفیا (۱) شیخ را باین عبارات میستاید :

در جامع بود میان علوم ظاهرو باطن وزهد و ورع و تقوی و ریاضت و کرامت و خوارق . در ولایت و اتحاد مدارج بلند و مقامات ارجمند داشت . «

در سفینتہ الاولیا تصنیف داراشکوه بن شاه جهان در باب خوارق و هی مسطور است که بعد از اینکه شیخ از غزنین بلاهور هجرت کرد ، در آنجا مسجدی ساخت که محراب آن نسبت بد یکر مساجد قدری بسمت جنوب مایل بود . « گویند که علمای آنوقت بر شیخ درینباب اعتراض کرده بودند روی همه را جمع نموده خود امام شده در آن مسجد نماز کذا کردند ، بعد از نماز بحاضران گفتند نگاه کنید بجانب کعبه که بکدام سمت است ، حجابها از میان برخاست و کعبه ارمحاذی آن مسجد نمودار گشت . »

مؤلف تذکره علمای هند در ضمن ترجمه حال مختصر وی گوید « از اولیای متقدم جامع علوم ظاهرو باطن ، عابد ، زاهد ، متقی ؛ مظهر خوارق و کرامات و حنفی المذهب بود در آخر با شاره مرشد خود از غزنین بلاهور آمده هنگامه فضیلت و مشیخت کرم نمود . روز بد رس و شب بتلقین بسر میبرد ، بس صلحاء و علماء از حسن تربیت او برخاستند . »

عطار در تذکره الاولیاء او را « عالم عارف » لقب داده است .

شیخ از ریاضت کاری و خودنمایی بسیار مجتنب بود ؛ و همواره مردمان ریاضت و خودنمایی را نکوهش میکرد . از پوشیدن البسه فاخر و خرقة مرقع برای تظاهر ، نیز بد میبرد چنانکه راجع باینعادت خود گوید « گروهی اندر هست و نیست لباس تکلف نکردند و اگر

خداوند شاعری داد پوشیدند و اگر برهنه داشت بودند؛ و منکه علی بن عثمان لعلایی
امایر طریقه را پسندیده ام و اندر شعار خود همیر کرده ام.»

از آنجا که عارفان رذی عموماً و پیران و مرشدان و معلمان اخلاقی بشر خصوصاً
آنچه کویند و آنچه ایمان و اعتقاد دارند در رفتار و کردار خود نیز برای تعلیم عملی پیروان خود
مقبول خارجی عقاید باطنی خود اند. اینک بعضی از عقاید و گفتار او را در اینجا نقل
میکنیم تا خوانندگان بهتر بر روش و اخلاق و عادات وی بیایند.
هجویری عهده دارد که آدمی در راه خدا و تعاون با مخلوق وی نه تنها از بذل مال و
هرگونه خدمت مدنی دریغ نکند بلکه جان خود را هم در این موارد هیچ نشمرد و آنرا
در راه رضای او تعالی ایثار کند و میگفت «حیوه» اند قرب سرمدی بیدل روح یابند
و ترکیب نصیب خود اند رفیر مان خدا تعالی و متابعت دوستانش» (۱) و پیوسته آن
مثال اعلای ایثار را بدین عبارت توضیح کند «ترك نصيب خود عین نصيب خود بود» (۲) «مخالفت با نفس اماره را در سر همه عبادتها میداست و کمال مجاهدتها را در آن رو
مخالفت نفس را نجات دهنده و متابعت آنرا هلاک آدمی میپنداشت مرا تب ادب را
بسه قسمت توضیح کرده گوید «یکی ندا توحید با حق جل جلاله، و آن چنان بود که
اندر خلا و ملا خود را از بیحرمتی نگاهدارد و معاملت چنان کند که اندر مشاهده
ملوک کند» و برای اثبات مدعا چنین مثال آورد «و باید که حفظ آداب اندر
مشاهده معبود حق را لیخا آموزند؛ که چون با یوسف خلوت کرد و او را یوسف
فرمان خود را اجابت خواست نخست روی بت خود به چیزی پوشید، یوسف گفت چه
میکنی، گفت روی معبود خود را میپوشم که تا وی مرا بتو بدین بیحرمتی بیند که

آن شرط آداب نباشد. و چون یوسف یعقوب رسید و خدای تعالی ویرا وصال یوسف کرامت کرد، زلیخا را جوان کرد و باسلام راه نمود و بر نی یوسف داد و یوسف قصد وی کرد زلیخا از وی میگریخت. گفت ای زلیخا من آن دلربای تو ام از من چرا میگریزی مکرد دوستی من از دلت پاک شده است. گفت لا والله که دوستی بر جاست و زیادت، اما من پیوسته آداب معبود خود نگاهداشته ام آن روز که با تو خلوت کردم معبود من بتی بود و با آنکه ویرا چشم نبود چیزی بروی پوشیدم تا تهمت بی ادبی از من برخیزد، اکنون من معبودی دارم که بینا است بی مقلت و آلت، و بهر صفت که باشم مرا می بیند. من نخواهم که تارک آداب باشم «۱» و دیگر قسمت آداب با خود اندر معاملتست، و آن چنان باشد که اندر همه احوال مروت را مراعات کند با نفس خود، تا آنچه اندر صحبت خلق بی ادبی باشد اندر صحبت خود استعمال نکند. مثال این چنان بود که جز راست نکوید و آن چنان بود که آنچه خود بر خلاف آن بود بر زبان نراند، که آن بی مروتی باشد، و دیگر آنکه کم خورد تا بطها رتگاه کمتر باید شد. و سد کر آنکه اندر چیزی ننکرد از آن خود که بجز او را کس شاید نکرست. در خورد و نوش راه تعادل را توصیه میکند و میگوید «بدانکه آدمیرا از غذا چاره نیست که اقامت تألیف طباع جز بطعام و شراب نیست، اما شرط مروت آنست که اندران مبالغت نکند و رز و شب خود را اندر اندیشه لقمه مستغرق ندارد» «۲» آدمیرا بجو جهد در پی مطلوب چنین دعوت میکند «باید که پیوسته طالب حق اندر روش خود که میروید بدانند که هر چه مینهد یا آن قدم برویست یا از آن و بست، اگر برویست استغفار کند، و اگر از آن و بست اندران جد کنند تا زیاده شود» «۳»

«۱» کشف المحجوب ص ۲۹۴ «۲» کشف المحجوب ص ۴۱۰ «۳» کشف المحجوب ص ۴۱۰

را جمع بخاموشی و سخن گفتن چنین اظهار عقیده میکند «بدانکه گفتار خوب بنده فرمان است، چون اقرار بخداوند و ثنا گفتن بروی و خلق را بدرگاه وی خواندن، و نطق نعمت بزرگست از حق تعالی ببنده و آدمی بدان ممیز است از چیزهای دیگر. پس هر چند که گفتار از حق ببنده نعمتی ظاهر است آفت آن نیز بزرگست و در جمله گفتار چون خمر است که عقل را است کند، و مرد چون اندر شراب آن افتاد «نیز» هرگز بیرون نتواند آمد و خود را از ان باز نتواند داشت، و چون اهل طریقت را معلوم شد که گفتار آفتست، سخن بجز ضرورت نکند - یعنی در ابتدا و انتهای سخن خود نگاه کرده اندا که جمله حق «را» بوده است گفته اند و الا که خاموش بوده اند» «۱» در ترک طمع و آداب سوال گوید «خدایتعالی گفت» «لایسألون الناس الحافا» سوال با لحاف نکنند، و چون کسی از ایشان سوال کند منع نکنند. چنانکه خدا گفت جل جلاله مرپیغامبر را علیه السلام «و اما السائل فلا تنهر» و تاوانند سؤال جز از حق تعالی نکنند، غیر ویرادر محل سوال ننهند که سوال اعراض باشد از حق بغیر، و چون بنده از حق تعالی اعراض کردیم باشد که او را هم اندر محل اعراض بگذارد» «۲».

در آداب سوال آن باشد که اگر مقصود سائل از سؤال بر نیاید خرمتر از آن باشی که بر آید، و خلق اندر میانه نبینی، و از زنان و اصحاب اسواق سؤال نکنی، و رازی خود جز بآن نکوئی که بر حلال مال وی موثق باشی، و تا توانی سؤال بر نصیب خود نکنی و از آن تجمل و کدخدایی نسازی، و آنرا ملک نکرسانی، و مر حکم وقت را باشی و خدیث فردا را بردل نکذاری تا بهلاک جاودانی مأخوذ نکردی، و خدای را دام کدخدایی خود نسازی، و از خود پارسایی پیدا نکنی که از راه پارسایی تو ترا چیزی بیش دهند. «[۳]

فن و طب در تاریخ مدنیت اسلام

«فصل پنجم»

«۱. طب و علوم اسلام»

«به اروپا چه چیزها انتقال گردید»

پس اینکه خزائن علوم اسلام را تدقیق نمودیم، انتقال این علوم را به اروپا مورد مطالعه قرار دهیم می بینیم که عالم اسلام از نقطه نظر طب و علوم طبیعی به اروپا گذاشته است، علوم یونانی با ملحقاتی که آن افزوده شده است و تجارب عملی میباشد. رازی یک س لایق و ماهر کلینیک بوده ولی یک ها روی نبوده است. عبداللطیف دانشمند بزرگی بوده که با تشریح مشغول گشته، اما با وسالیوس مقایسه نمیشود مسلمین تراجم بس مکمل ابو کرات و گالی را میان آوردند که تمام آنها و با لخصه روح گالی بصورت مکملی دانسته شده و از طرف علمای مانند حنین که بچندین لسان حاکمیت دانسته اند ایضاح گردیده است گرچه علمای اسلام با تجارب کلینیک و تراپوتیک آنهار اتوسعه دادند ولی بنظریات و افکار یونانی معارض نشدند، معلوماتیکه اروپائیان گرفته شده بود با دقت و اعتدای تام تصنیف و بطور سیستماتیک تفریق شده بود، و تنها از جهتیکه مسلمین اجساد انسان و حیوان اثرات تشریح نه نمودند اینرو خطایای جالینوس متعلق بتشریح و فریولوژی تصحیح شده نتوانست، ولی از تجارب دانشمندان ایرانی، هندی و آسیای وسطی متعلق به تداوی، عملیات، ادویه، و معدنیات، به پیمانه وسیعی استفاده گردید. گرچه از این معلومات سابق اینکه مسلمین در کیمیا جلو بردند ولی موفقیتی را که

درین راه نصیب شده است بطور واضح معلوم نیست. که کدام یونان و کدام بشرق عاید می باشد
اگر سائر فنون مد نظر قرار داده شود فهمیده میشود که بسیاری از آثار کرا نه های یونانی
برای مسلمین معلوم نبوده است که نباتات قیو کراستوس از جمله
آنهاست مع ذالك فراموش نباید کرد با اینکه خدمات مسلمین بعلم نباتات حایز یک ارزش
عملی بوده ولی خیلی ها پر قیمت می باشد. دانشمندان فنی اسلام از نقطه نظر مشاهده بدرجه
نهائی دقیق بودند. مع ذالك به اعتبار متفکریت دریک وضعیت محدودی قرار داشته اند
علوم از قبیل حیوانات، معدنیات، میخانیک در وضعیتى مانند نباتات بوده است
بزرگترین افتخاری که فنون اسلامی اکتساب نموده، در ساحة او پتیک است. قدرت
ریاضی این هشیم و کمال الدین، قدرتهای اقلیدس و بطلیموس را تحت الشعاع قرار
داده و ایشان با ترقیات حقیقی و بادوام خویش ساحة ابن فن را تنویر کرده اند.
در او اینکه طب و فن اسلامی از ۱۱۰۰ بدینطرف بدوره توقف آغاز کرد این علوم
و فنون با تراجم لاتینی به اروپای انتقال گذاشت. درین اثنا دوره که طب در اروپا
میکذرائید در اثریکه از طرف شمارل سنجر بنسام (تاریخچه طب)
نکاسته شده بود دران چنین ایضاح میشود که طب تنهادر دست بعضی راهبانیکه در کلیساها
امرار حیات می نمودند منحصرا بوده تشریح و فزیولوژی یک قلم وجود نداشت. تشخیص
بدرجه خیلی ابتدائی بود، تنهها از نباتات، ادویه ساخته میشد. در تمام اموز طبی خرافات
حکمرانی داشت، و تمام عوامی که این علم را احیاء نماید مفقود بود.

تنهادریک کوشه اروپا یعنی سالرنودا در قریب ناپلی یکمدرسه طبی، بقایای طبی
یونانرا محافظه کرده و از قسطنطین تونسلی قبل ازینکه به مانستر مشهور (مونت کاسینو)
داخل گردد. سالهای چندین را درینجا میکذرائید قسطنطین بکار ترجمه آثار اسلامی در

همینجا آغاز نموده و تا وفات خویش (۱۰۸۷) به این کار ادامه داده است. تراجم لاتینی قسطنطین از تعبیرات خطا، و مشوش و مغلق مملو بوده و بسیاری از قسمتهای آن غیر قابل فهم میباشد ولی این تراجم بزمین خشک اروپا نخستین تخمهای علم و معرفت را پاشید. قسطنطین بسیاری از آثار را که از عربی به لاتینی ترجمه کرده بود و بدو ن در حالت همچو تالیفات خویش و انمود کرد. ولی در آنزمان حق تالیف از جمله حقوقی بود که خیلیها استحقاق میشد قسطنطین و چیزهای او کرات را از ترجمه عربی حنین به لاتینی نقل کرده و شرحی را که جالینوس برین اثر نگاشته است از ترجمه حنینش ترجمه کرده و سایر آثار او کرات و جالینوس را نیز بعین شکل، به لاتینی ترجمه نموده است عاقبت اثری که در بین تراجم قسطنطین عاید به امراض چشم است شایان دقت میباشد. این اثر بالاخره از طرف شخصی موسوم به دمستروس در سرجلیا به لاتینی ترجمه گشته و بدینصورت فهمیده شد که این اثر اثریست که از طرف حنین بنام (رسایل ده گانه) را جمع بچشم نوشته شده بود مع ذلک قسطنطین نخستین محرر رست که آثار یونانی را که از طرف مسلمین عربی ترجمه گردیده است با روپا معرفی کرده این شخص آثار علی عباس و اسحاق را به اخلاف خویش گذاشته است. اثر ابن هیثم که باحث از کمیا بوده از طرف قسطنطین به لاتینی ترجمه گشته و یکی از تلامیذ او که از جمله راهبهای مانستر (مونت کاسینو) بوده و موسوم به جوها نس آ فلاکیوس میباشد با وی درینکار معاونت کرده است.

در اثنای حیات قسطنطین مجادله عیسویت و اسلامیت در هسپانیه و هم در سرجیا بصورت شدیدی دوام داشت. در ۱۰۸۵ شهر تولید و که محتشم ترین مرکز عرفان اسلام در غرب بوده است بدست عیسویان درگذشت و علمای لاتین

بغرض دیدن آثار مد نیت اسلام و تدقیق علوم و فنون اسلامی بدانجا شتافتند. اشخاصی که در خصوص وظیفه توسط را انجام دادند مسلمین و موسویان محلی بودند. نخستین عالم بزرگ اروپائی که به تولید و مواصلت کرد در ریاضی دان و فیلسوف انگلیسی موسوم به آدلارد بوده است. از طرف دیگر موسوی اندلسی که دین عیسوی را قبول کرده بود و موسوم به پتر و س آلفونسو بوده است به انگلستان رفته و حکیم هانری اول گردید، و برای نخستین بار در انگلستان به نشر علوم اسلامی پرداخته است. این دو دانشمند آثار متعلق به هئیت و ریاضیات را از عربی به لاتینی در نیمه اول قرن ۱۲ ترجمه کردند سپس اشخاص دیگری نیز راه ایشانرا تعقیب نمودند حیات علمی که در عصر ۱۲ در شهر تولید و به انتشار آغاز نهاد، دوره ترجمه را که سه عصر قبل در بغداد آغاز یافته بود بخاطر می آورد. طوریکه خلیفه مامون «دارالحکمه» را تأسیس نموده بود و پسک پوس را نیز در شهر تولید و نخستین مکتب تجربی را بوجود آورد که این مکتب تا عصر ۱۳ دوام کرده است. در اینجا بالخاصه موسایانیکه عربی، عبرانی، اسپانیولی، لاتینی، میدانستند خدمات بزرگی انجام دادند ابن داؤد که در این اروپائی بنام او ندید مشهور شده آثار زیادی را متعلق به ریاضیات هئیت و علم نجوم، از عربی به لاتینی ترجمه کرده و جرارد (که از کرمونا می باشد) آثار عده را متعلق به فلسفه، ریاضیات و طب ترجمه کرد جرارد در ۱۱۱۴ در کرمونا تولد یافته و اخیراً به شهر تولید و آمده و یک اثر بطلمیوس موسوم به الماچست را بدست آورده و این اثر را در ۱۱۷۵ به لاتین ترجمه کرده و چون با او یک نفر عیسوی و یک نفر موسوی محلی معاونت میکرد ازین جهت در مدت اندکی از مشهورترین مترجمین گشت و قبل از وفات خویش در سنه ۱۱۸۷ موفق گردید که بقدر

هشتاد اثر بزرگ و مهمی را ترجمه نماید این امر که جرارد کو شید تا علوم یونانی و اسلام را با اینقدر جهد و اهتمام نقل نماید باعث برین شد که بسیاری از اشخاص خط مشی او را تعقیب نمایند. و بدین وتیره يك عامل حقیقی نشر علوم و عرفان اسلام بار و پا محسوب گردد.

در ساحه طب در خصوص ترجمه آثار قیمتدار اپوکرآت، جالینوس، حنین، الکندی ابن سینا و ابن هشیم مدیون او (جرارد) میباشیم، علاوه بر آن این دانشمندان بسیاری از آثار اسطوره‌ای عربی به لاتینی ترجمه کرده، و نیز آثار الکندی، فارابی، اسحق و ثابت ابن قره را که باحث از فریک است ترجمه کرده است.

مارك که از راهبهای تولید و است نیز خدمات مهمی ایفا کرده است. این شخص آثار اپوکرآت را در خصوص هوا و آب با بسیاری از آثار جالینوس از تراجم عربی حبیش و حنین نقل کرده است. اثر حنین موسوم (بمسائل طبیه) از طرف دانشمندی موسوم به دروینو که از علمای اکسارندریای ایتالیا بوده و در شهر مرسیه اسپانیه زندگانی داشته است، ترجمه گردیده است. در خصوص ترجمه آثار ابن ظهرو ابراهام (که از موسویهای تورقودامیباشد) به سیمون جینو الی معاونت کرده است. سائر آثار ابن زهره از طرف بیرنگار (از ونسیا است) و آرنالد که (از والانسوا است) ترجمه گشته است این محرر اخیر الذکر، آخرین مترجمی است که با ترجمه آثار طبیبی اسپانیه شهرت یافته است. در ترجمه آثار ابن سینا، الکندی، ابن ظهرو غیره مدیون او هستیم.

سجلیا که بقدر یکصد و سی سال در تحت اداره مسلمین بوده است در ۱۰۹۱ بدست نورمانها افتاده و یکی از مراکز بس پر فیض گردیده است که به نشر علم و عرفان

اسلام کمک میکرد. اهالی این سامان السنه یونانی، عربی و لاتینی را بطور یک لسان محلی استعمال نموده و با لحاظه موسویان به ادبیات این السنه نیز وقوف داشته. از حکمدارهای سجلیار و سراول تافریدریک دوم، از مافرت تشارل اول بدون در نظر گرفتن فرق لسان و دین اشخاص علمی را به پالمو دعوت میکردند که مانند تولید و در اینجا نیز دسته از مترجمین داشتند آثار یونان و اسلام را به لاتینی ترجمه میکردند. که بسیاری ازین تراجم متعلق به هیئت ریاضیات بوده است.

در عصر ۱۲ بنظر میخورد که در سجلیا کدام اثر مهمی که راجع به طب ترجمه شده باشد در عصر ۱۳ در زمان شارل اول یک مترجم بزرگی موسوم به فارا کو آثار یونانی را شروع به ترجمه نمود. و در سنه ۱۲۷۹ این اثر را که برای اشغال بیم عمر یک انسان کافی است تمام کرده بود.

موسی که از پالمو بوده است نام شارل برای مترجمی لاتینی ترایه گردیده بود. یکی از آثار عبارت از آن اثر ایوگرات است که عاید به امراض حیوانات و بیطاری میباشد. میشل اسکوت (وفاتش در ۱۲۳۵) که فریدریک دوم او را خیلی دوست داشته است از عربی و عبرانی آثار ارسطو را متعلق به بیولوژی و حیوانات و محررات این سینار را عاید بجیوانات، ترجمه کرده و در ۱۲۴۲ شاه اهدا کرده است چون فریدریک دوم به علم حیوانات علاقه زیادی داشته است از یکطرف از ثروت خویش و از طرف دیگر از مناسبت و ستانه که با حکمداران اسلام داشته است استفاده نموده، با غنچه حیوانات متشکل از فیلها، شیرها، پلنگها، شاهینها، چمستان میلی دیده بوجود آورده و معتاد شده بود که در هنگام سیاحت خویش نیز این حیوانات را

باخویش برد، خود دامپراطور نیز اثری متعلق به شکار نکاشته درین اثر خویش را به محررات و تراجم میشل اسکوت استناد داده بود و محاربات اهل صلیب در خصوص انتقال علم و عرفان اسلام به اروپا دارای تأثیر مهمی نبوده است یکنه اثر مهمی که بطور حصول این حرکت تعقیب کرده توانسته ایم اثریست که عاید به استفن (که از پیسا است) میباشد. این شخص در سرنو و سرجلیا تحصیل کرده، بعد به انطاکیا آمده در اینجا یک اثر علی عباس را در ۱۱۲۷ ترجمه کرده است و ترجمه را که قبل از وی از طرف قسطنطین راجع باین اثر بعمل آمده بود تحت انتقاد گرفته است. و تنها ناسیس شفاخانه ها را که در عصر ۱۳ در اروپا نشان داده و صرف از طرف روحانیون اداره میکردید ممکن است بتأثیر محاربات اهل صلیب عطف نمود بلکه این موسسات. تقلید بیمارستان های محتشمی بود که در آن عصر در عالم اسلام با لخاصه سلطان نورالدین در شام، و سلطان قلوون در قاهره تعمیر کرده بودند. شفاخانه که از طرف سلطان قلوون در قاهره بنا شده بود اخیراً از طرف تمام اروپا نیانیکه بقاهره سیاحت میکردند مورد پسند واقع گشته این شفاخانه پس از اینکه یکدوره مدید انحطاط را سپری کرده در عصر حاضر مجدداً رونق یافته است. در ایتالیا پاپ انوسان سوم در اوایل عصر سیزدهم شفاخانه سان اسپریتورا تعمیر کرده و در مدت اندکی این مؤسسات به اروپای غربی نیز انشاد گردیده است.

لوئی نهم شفاخانه لکنز و ن را در پاریس، متعاقب عودت خویش از محاربه اهل صلیب (۱۲۵۴ - ۱۲۶۰) تاسیس کرده بود. این شفاخانه که برای سه صد نفرینوایان و نایینایان ساخته شده بود اخیراً یک شعبه برای امراض چشم نیز بر آن علاوه گردیده است که امروز بطوریک شفاخانه بس مهم امراض چشم در پاریتخت فرانسه دوام دارد. اطبای اسلام که در اثنای محاربات اهل صلیب با اطبای فرنگ تماس بهم رسانیدند اطبای فرنگ را نه پسندیده و از آنها با نفرت و استحقار بحث کرده اند. (با قید اورد)

سقراط د قانو ن په لاره کی :

دیونان په آتن کښی تقریبا ۲۴۵۴ کاله دمخه یو هوښیار سری وزیر بده چه سقراط نومیده . داسی یوزر و را و پوه سری و چه تر اوسه ئی ساری خور را لږ په دنیا کی پیدا شوی دی . سقراط به تل دخپلو ښار والو سره داخلا قو په ښاو خوا کی صحبتونه کول او دوی ته به ئی اخلاق ورښوده او د تعلیم به ئی ورکاوه چه د سعادت دمو ندلو لپاره اخلاق او تقوی له ضروریا تو څخه ده . ده به وبل : « که ټول انسانان یو دبله سره مرسته وکړی او مینه ولری سعادت ته به ورسیزی هر سحر چه هو اخوری او جمناسو ته به ولاړ شو چیر ته به چه د خلقو ټولنی ویدور ځی پا ته برخه به ئی هلته ددوی سره په خبرو او مصاحبو تیروله او چا به چه غوښته هلته به ئی غوږ ورتنه نیوه یوه ورځ سقراط دوه ورونه ولیدل چه یو دبله سره جنک کوی او په ډیر پریشان حالۍ او فلاکت کی ژوند کوی ، دواړه سقراط پیزاندل مشرئی شریفون او کشرئی شریقراط نومیده . شریقراط ته ئی وویل : « آیاته دهغو کسانو څخه ئی چه د ثروت سره له ورونه زیاته مینه لری ؟ سره ددی چه دوه ورونه چه دیوه پلار او موروی او یو ځای سره لوی شوی وی طبیعی مینه او محبت یو دبله سره لری .

شریقراط ځواب ورکئی : هو کی ! ورونه یو قیمتداره ثروت دی . منکر هغسې چه زه غواړم چه دی دی وی ندی ، زما ورونه ټولی خپلی وظیفی پرېز دی او هغه چه زه ځنی غواړم یوه هم نکوی . دگتی پر ځای لا ینقطع دخپلی خبری او کار زیان را رسوی .

سقراط وویل : « امکان لری چه دده ، او دده دخو به سره مینه او مطابقت نه ښکاره کوی . شریقراط : په رښتیا سره ! آیاسقراطه زه هغه سری ته چه دایم زما خوا بدوی ، مینه ورښکاره کړم ؟ زه هیڅکله دی کار ته جرئت نکوم .

سقراط : څه چه ما وویل مقنع اوزر به ئی منی که یو سپی چه ستارمه ساتی ، کله چه ته ورنژدی شی وغایی او حمله در باندی وکی آیاته دهغه په مقابل کی دخشونت پر ځای دملایمت نه کار نه اخلی ؟ او پر هغه مهربانی نکوی او قرار به ئی کی که په ؟ ولی هغه چه دخپل سپی سره کوی دخپل ورونه سره ئی نه کوی ؟

شریقراط : البته څه چه ته ووا ئی زه ئی هم ورسره کوم چه هغه نه ښه کیزی څه وکړم ؟ سقراط : آیاد کوم شی سره مخامخ کیزی ؟ او تا څه ورسودلی دی ، چه ته ښه ورونه ئی ؟ منکر

شریقراطه یقین و کره، که ته زمانصیحت ته غوز کبیز دی البته دخیل ورورسره به شفقت وکی او هغه به دخپله کاره و شرموی، دومره کوشش به وکړی چه نسبت و تاته خوان مردشی، لځکه ورو نه لکه دوه لاسه غونډی دی؛ یو دبل سره معاونت کوی؛ داتحاد او اتفاق لپاره خلق شوی دی شریقراط؛ ددی دانشمند خبری و منلې، دیوی میاشتی په موده کبزی دی او وروړنی سره خو را بڼه دوستان شول.

سقراط سره دخپل صداقت او همت غلیمان درلودل لځکه هیڅ چاته ئی مداهنه او تملق نکا وه او دخپل مملکت دقانون تابع و، هرکله چه دشهر رئیسانو دی د مملکت د قانون و مخالفت ته تحریک کاوه ددوی له اطاعته څخه ئی لځان ژغوره، بعض حاسدانو دی ملا متاوه چه دی یو بد هم شهری دی، لځکه؛ لمبیانو ته مخوف نصیحتونه کوی، دی ئی دقاضیانو حضور ته وغوشت او دخپلی افترا په مسئله ئی مرگ ته محکوم کی لځکه چه اتیان سره له خپله ذکاوت، کم فکر او عجول و و، او ژر غولیدل.

لدي کبله سقراط ئی بندی او هلته ئی د شوکرانو (ذهرچه په هغه باندی ئی محکومین وژل) انتظار درلود.

یوه ورځ یو له دوستانو څخه ئی چه کړیتون نو میده او دده دیدن ته راغلی و په زندان کبزی ئی ورسره ملاقات وکړ، کړیتون د سقراط د تبتید لو دپاره له اتن نه، یو پلان طرح کړی و، او دده نه ئی خوا هڅ وکړ چه پټ و تبتی.

منگر سقراط لځواب ورکی؛ چه زما گرانه! آیاته دانظر په لری چه د غلی او تقلب ار تکاب هیڅکله رواندی؟
په رښتیا سره:

په پای کبزی داشو چه چل بازه باید نه شو حتی د متقلبو سر و سره هم بد په بد باندی بدل نه کړو.
کړیتون وویل! دا چه ته وائی رښتیاده!

بڼه زما گرانه کړیتونه! داتن هم شهریانو د ا تعهد کړی چه دوی به هرکله د جمهوریت دقانون تابع وی. آیا که زه ددی فرمان او تعهد نافرمانی وکم، نو یو کامل سړی به بلل کیزم؟ که زه د بند یخانی نه چه په هغه کبزی بندی شوی یم، پټ و تبتیم، دا دقانون بی اطاعتی نه دی؟ کړیتون لځواب ورکی چه وایی به - سقراط به په جمهوریت کی بی عدلی کړی وی.

آن یکمطلع

ندیدم آند ورخ را اکنون دو ماه است ولی مهرش بسی در جان ماه است

تخلص اینست

غلام کوی او شد با یسنفر غلام کوی جانان پادشاه هست

نمونه کلام امیرشاهی در غزل و رباعی

کجا ای لاله داتاب بهار خرمی بگذشت در یاب

اعتذار

در ترتیب صفحات ۶۷ و ۷۶ هنگام طبع سهوی رخ داده و یکی بجای دیگری آمده
لطفاً مراتب را در نظر گرفته مطالعه فرمائید (مطبعه وزارت معارف)

رباعی

شام رمضان خوشست و کلکشت هرات با نعره تکبیر و خر و ش صلوایه
خوبانش بتاریکی با زار درون چون آب خضر روان شده در ظلمات

یک قطعه تضمین

شب با صراحی همیکفت شمع که ای هر شبی مجلس آرای دوست
ترا با چنین قدر پیش قدح سجود دمام بکوا ز چه روست
صراحی بد و کفت نشنیده تواضع ز کردن فرازان نکوست

فرد

آن بت چوزد و مستی کناری دارد ما نیز زد دوستی کنار گیریم

(۱) تواضع ز کردن فرازان نکوست مصرع این بیت سعدی است :-

تواضع ز کردن فرازان نکوست کذا کر تواضع کند خوی اوست

تضمین آنست که شاعر بمصرع یا بیت دیگری مصرع یا بیتی رساند بطور لطف و با تزیین . سپس
اگر آن بیت میان مردم مشهور باشد شاعر را ذکر نکنند و اگر مشهور نبود ذکر نمایند تا کمان سرقت نرود.

شری قراطه یقین و کرده، که ته ز مانصیحت ته غوز کنبیز دی البته دخیل و رور سره به شفقت و کی او هغه به دخپله کاره و شرموی، دومره کوشش به و کړی چه نسبت و تاته لخوان مردشی، لځکه ورو نه لکه دوه لاسه غونډی دی؛ یو دبل سره معاونت کوی؛ داتحاد او اتفاق لپاره خلق شوی دی شری قراط: ددی دانشمند خبری و منلې، دیوی میاشتی په موده کنبی دی او وروړنی سره خو را ښه دوستان شول.

سقراط سره دخپل صداقت او همت غلیمان درلودل لځکه هیڅ چاته ئی مداهنه او تملق نکاوه

په پلټنه

د یادونه وړه ده چې د سقراط د فلسفې د بنسټیزو اصولو په اړه د ٧٢٨ کالونه مخکې په یونان کې د دې فلسفې بنسټ کېښودلی دی.

(د سقراط د فلسفې د بنسټیزو اصولو په اړه د ٧٢٨ کالونه مخکې په یونان کې د دې فلسفې بنسټ کېښودلی دی.)

وژل) انتظار درلود.

یوه ورځ یو له دوستانو څخه ئی چه کړیتون نو میده او دده دیدن ته راغلی و په زندان کنبی ئی ورسره ملاقات وکړ، کړیتون د سقراط د تبتید لو دپاره له اتن نه، یو پلان طرح کړی و، او دده نه ئی خوا هڅه وکړ چه پټ و تبتی.

منگر سقراط لخوا وړکی: چه زما گرانه! آیاته دانظر په لری چه د غلی او تقلب ار تکاب هیڅکله رواندی؟
په رښتیا سره:

په پای کنبی داشو چه چل بازه باید نه شو حتی د متقلبو سر و سره هم بد په بد باندی بدل نه کړو.
کړیتون وویل! دا چه ته وائی رښتیاده!

ښه زما گرانه کړیتو نه! د اتن هم شهر یانود! تعهد کړی چه دوی به هرکله د جمهوریت د قانون تابع وی. آیا که زه ددی فرمان او تعهد نا فرمانی وکم، نو یو کامل سړی به بلل کیزم؟ که زه د بند یخانی نه چه په هغه کنبی بندی شوی یم، پټ و تبتیم، دا د قانون بی اطاعتی نه دی؟ کړیتون لخوا وړکی چه وایی به - سقراط به په جمهوریت کی بی عدلی کړی وی.

آن یکمطلع

ندیدم آند ورخ را اکنون دو ماه است ولی مهرش بسی در جان ما هست

تخلص اینست

غلام کوی او شد با یسنفر غلام کوی جانان پادشاه هست

نمونه کلام امیرشاهی در غزل و رباعی

کجا ئی ای ز رویت لاله را تاب	بها رخبری بگذشت در یاب
لبت با آن دوزلف ورخ چه نیکوست	خوش آید باده در شبهای مهتاب
دلا احرام آن در بسته چیست	قدم ننهاد فکری کن درین یاب
بصد چند آن انصاف چشمه خضر	نیارد در یختن بردست آب
دل زانر ورود دنبال آن چشم	که شب ناخفته را آسان برد خواب
چو عشق آید اجل کوشاد بنشین	که مردن را مرتب کشت اسباب

ز کوی رخ من در کعبه شاهی

که يك سجده شاید درد و مجراب

رباعی

شام رمضان خوشست و کلکشت هرات با نعره تکبیر و خر و ش صلواته
خوباش بتاریکی با زار درون چون آب خضر روان شده در ظلمات

يك قطعه تضمین

شبی با صراحی همیگفت شمع	که ای هر شبی مجلس آرای دوست
ترا با چنین قدر پیش قدح	سجود دمامم بکوا ز چه روست
صراحی بد و گفت نشنید	تواضع ز کردن فرازان نکوست

فرد

آن بت چو زد و مستی کناری دارد ما نیز زد و مستی کنار گیریم

(۱) تواضع ز کردن فرازان نکوست مصرع این بیت سعدی است :-

تواضع ز کردن فرازان نکوست کذا کر تواضع کند خوی اوست

تضمین آنست که شاعر بمصرع یا بیت دیگری مصرع یا بیتی رساند بطور لطف و با تزیین . سپس اگر آن بیت میان مردم مشهور باشد شاعر را ذکر نکنند و اگر مشهور نبود ذکر نمایند تا کمان سرقت نرود.

کیده سقراط ده ته وویل: « زما گرانه ! زه هم تا په خدای سپارم اوڅه چه تا وویل زه به ئی وکړم . »

بیا خپل ملکر و ته ئی وویل : وگوری چه دغه محافظ خومره بڼه سری دی : دهغی روځی نه چه زه دلته یم دی همیشه ما دیدن ته راغلی دی او او س هم په څه پاکیزه ماته ژاری . هله کړیتونه ! که زه تیار شوی وی را دی وری . »

کړیتون وویل . « تراوسه لاوخت شته دیر تلو اومه کوه . »
منکر سقراط وخت نه غوښت سمدستی هغه شی چه باید وڅښی ، په یوه ظرف کی ئی ورته راوړل .

سقراط پوښتنه وکړه چه دوسته ! څرنگه وکړم .
سری وویل : چه ددغه ظرف مشروب وچښی او وگرزی ترهغه پوری چه په پښو کښی دی دروند والی حس کړی : نو پر خپل کت پر یوزه . »
دائی وویل او پیاله ئی وروړا ندی کړه ، سقراط په خورا اطمینان ودریدو او بی دڅیری دتغیر او خرا بوالی د قیافی ظرف ئی ونیو ، ترهغه وخت پوری ملکری ئی چه دده شا وخوا ته را ټول شوی وو ، خپلی او ښکلی ئی نیولی وی :
مکرهغه وخت چه ویلیدل ده شو گران وچښل خپلی او ښکلی ئی نشوی نیوی . ټولو ژرل .
کړیتون ددی دپاره چه خپلی او ښکی پتی کړی ، لږڅه لری شو او بل (پولودور) چیغه وکړه او په سلکیو ئی پیل وکی .

سقراط وویل : « زما ملکرو تاسی څه کوی ؟ مادی له پاره چه ورکی او ښځی ونه ژاری دوی می وایستل . کراسی او متین اوسی . »

سقراط چه گرزیدی ، په وخت کښی پر پښو ئی دروند والی حس کی نو هغه وخت پر ښا پریوت څرنگه چه هغه سری ورته ویلی و سری بیا ورتړدی شو ، او په زوره ئی پښی ورو ټومبل او پوښتنه ئی ځنې وکړه : « څه حس کوی ؟ » ده ځواب ورکی « څه نه حس کوم . » سری بیادده ورنونه و ټومبل ، پس ددی ترهغه وخته پوری چه وجود ئی سریده مښه ئی .

کړیتون ویل ! آیا نو کوم شی لری چه مونږ ته ووائی ؟

سقراط : هیڅ ځواب ورنکی . پس له یوی لحظی څخه سقراط لږ وښورید او سترگی ئی چته ته پاته شوی . کړیتون دده خو له اوسترگی وترلې .
هو !!! سقراط دقانون او نظام په لار کی سروښند .

تجسس مغلها در افغانستان

عده ای از آنها مالدار بوده ، موسمیهای بهار ، تابستان و پاییز را در دشتهای نزدیک دست زیر خیمه که به اصطلاح خودشان سیاه پلاس گویند میگذرانند ، و گروه دیگر آنها برگرانند که اراضی اشخاص زمیندار را کشت میکنند ، چون تخم و قلبه از خودشان است پس در آخر سال از حاصل زمین سه حصه برای خود و دو حصه را بصاحب زمین واگذار میشوند ، اما وضع اقتصادی شان بحدی خراب است که خوراکی بجز نان و دوغ و ماست ندارند ، جوانان شان شکایت داشتند که طویانه دختر کمر شکن است (از بیست هزار تا یک لک !) این دسته اخیر در تمام جریان سال به قلعه زندگی میکنند . در نتیجه مونکولوایدهای دهکده کوند در دو طرز سیاه دارند: پستورال (Pastoral) چوپانی و مسکن نشین مطلق .

ما میدانیم که شغل زراعت مرحله ای از تمدن بشری است که چادر نشینان را مسکن نشینان میسازد ، مگر در اینجا مشاهده شد که عده ای از مونکولوایدهای کوچی را بیشتر فقر و فاقه مسکن نشین ساخته است !
۴ جوزا ، بادام تو :

پکاهی کروخ را بعزم دیدن قریه « بادام تو » ترک دادیم از کوتل زرمات گذشته به خواجه چهارشنبه و از آنجا بسواری اسپ به « بادام تو » که تقریباً در یک کیلومتری شرق خواجه چهارشنبه واقع است رسیدیم بعد از تحقیق پی بردیم که آنها نیز مانند مونکولوایدهای بعضی دهکده های جنوب شرقی هرات شبیه مغل بوده و کلتور و ثقافت مغلها را فراموش کرده اند ، و همه شان بزبان دری حرف میزدند و ظاهراً کردند که در « بادام تو » علاوه بر مغل اقوام هزاره ، چنکیری فروزکوهی ، قپچاق ، زندگی میکنند .

خانه های شان هم بشکل گنبدی و هم سقف هموار داشت و مانند مونکولوایدهای کوند در دو طرز حیات شبیه درین شان معمول بود .

بعد از آن خواستیم به دهکده « گچه » به ملاقات مغلها برویم ، مگر مرد سالخورده ای که به اسمعیل کور معروف و باشنده دهکده « گچه » بود برخوردیم قرار گفته های او تمام گچه ئی ها زبان مغلی را فراموش کردند حتی خودش . وی بجواب

یکی از استفسارات ما گفت که در زمان قدیم اجداد آنها را از غور اتاقوام تیمنی راند و بدان نسبت اقوام مغل در باقی نواحی ولایت هرات منتشر شد.

۷ جوزا، شیرین تکاب میمنه: طبق معلوماً تیکه از میمنه گرفته بودیم ساعت ۴ عصر از شیرین تکاب بسواری اسب بغرض دیدن مغل های دهکده مرچه غال حرکت کردیم، هوا هنوز گرم بود، تا مسافه تقریباً نیم کیلو متر سرک جنوبی قصبه را طی کردیم و بطرف دست راست خود عموماً تا کستان های از بک ها بنظر میرسید که خرگاه های آنها در گوشه ای بین درختهای محدود و تنوع نمودار بود بطرف چپ مزارع گندم که ما لکین آن از یک بودند دیده میشد. سپس رهنما به کشتزارهای سمت چپ سرک داخل شده و از بستر خشک دریا عبور نمودیم و ساعت ۶ به قره شیخی رسیدیم ساعتی خیمه های عربهارا که شبیه خیمه های مغل ها بود مطالعه کردیم، پس از صرف طعام بار دیگر برای افتادیم. ساعتی نکذشت که توسط یک سلسله تپه ها محصور شدیم، تا ساعت ۱۲ شب زیر آسمان پرستاره درین تپه ها راه پیمودیم، بالاخره به رهنما گفتم که بمو رچه غال نمی رسیم در جواب گفت که سیر خود را غلط کرده، پس به رفقای همسفر مشورت دادم که بهتر است در پای تپه بخوابیم. چون بستری نداشتیم بر روی عرق گیرهای اسپان خوابیدیم، تا با مدد از سردی هوا و بسترنا راحت جز لرزیدن و تپیدن استراحتی نداشتیم.

هنکام پگاه چون متوجه آقای پروفیسر شدم، دیدم که عرق گیر نمادی را از زیر پا کشیده بروی خود هموار کرده، با خود گفتم انسانهای متجسس و محقق برای بدست آوردن مقصود چه مشقاتی را در زندگی قبول میکنند!

۸ جوزا شیرین تکاب:

هنوز اشعه آفتاب قله های تپه ها را خوب روشن نکرده بود که دوباره برای افتادیم ساعت هشت و نیم که گرمی و کرسنگی نیز ما را بی طاقت کرده بود از بالای تپه دهکده مورچه غال راهی از درخت مشاهد کردیم همینکه نزد یک چند کلبه محقر رسیدیم پیرمردی با سکانش به استقبال ما آمد، گفتم زود اتاق سردی بمباده، این خواهش من مثل این بود، که از صحرای کلا ب میخواستیم! بالاخره به کلبه گرمی که ۶ / ۳ در ۲۳ / ۲ متر عرض و طول داشت مراجعای داد؛ آب نوشیدن خواستم، چند دقیقه بعد یک گلاس آب شور مزه آورد که نتوانستم خورد؛ دوغ خواستم چون سرکه ترس بود، از گلو نرفت.

این دهکده توسط تپه های که اراضی کشت للمی را تشکیل میدهند محدود شده؛ خانه های آن پراکنده بوده از «پخسه گل» بابام هموار ساخته شده، عده از مردمان آن در تمام جریان سال

در خیمه های خود زندگی میکنند ، در موقع برف گاهی میشود که در يك شب چندین بار خیمه های خود را پاك میکنند . (۱)

اراضی للمی تپه می از اجداد برای شان مانده که گندم للمی و جو و گاهی ارزن زرع میکنند . خوراك آنها عموماً لبنیات ، آرد گندم و جواست ، چای بدون شكر را به ندرت استعمال میکنند . نفوس مورچه غال همه خود را از نسل مغل میدانند ، در بین خود بزبان پشتو مکالمه میکنند اما زبان دری را نیز میدانند ، اکنون بجز ملك آنها که چند کلمه مغلی میدانند ، باقی مردم شان کاملاً فراموش کرده اند .

درین دهکده نیز دو طرز حیات موجود است : یکی نیمه کوچی (SEMI-NOMAD) و دیگری مسکن نشین .

سیصد خانواده در مورچه غال زندگی میکنند از آن جمله دو صد پنجا آن مالدار بوده در شروع جوز امورچه غال را ترك و به کوهستانها بغرض اشغال اراضی علفچر ارتفاع میکیرند ، و در شروع پاییز بماوای خود بازگشت میکنند .

پنجا خانواده دیگر آن مطلقاً زارع بوده مسکن نشین اند از نگاه ارتباط بشری اکثر و کمین (EXOAMINE) اند ، ملك این دهکده میکوید که از عربها و از بك ها و پشتونها دختر برای همسری میکیرند ، اما حاضر نیستند که دختر خود را برسم ازدواج به آنها بدهد (؟) ، و علاوه کرد که تمام مغل ها سنی مذهب اند .

چهره های آنها شباهتی بمغل ها ندارند ، مگر بعض آنها مانند هزاره های مرکز افغانستان « ریش کوسه » دارند .

بهر حال پروفیسر ایو امورا اقوام مورچه غال را نیز از دسته مونکولوایدها میدانند . تبصره : مالداران مورچه غال از يك رمه تا پنج رمه دارند که همان دهکده قرار سنجش ارباب

(۱) پروفیسر ایو امورامیکوید : در مغلستان کوچی های وجود دارند که قشلاق نداشته حتی در زمستان موقع که برف می بارد ، در خیمه های خود زندگی میکنند ، که آنرا « گیر » مینامند خیمه های شان دروازه نداشته تنها يك پرده در مدخل خیمه وجود دارد و فرقی که این « گیرها » باخیمه های قوم قه قه که در سنجتک دیده شد اینست که یکی دروازه ندارد و دیگر اینکه آنها بزرگ است . چون آبیاری وجود ندارد زراعت معمول نیست ، پس از گوشت و لبنیات حیوانات خود تغذیه میکنند . کمبودی آب مغل ها را مجبور بطرح قانونی کرده که غسل کردن را قذف کرده است و شخصیکه بغسل مبادرت کند ، مثل اینست که جنایت کرده باشد !!

عبد الرؤف تاجر « قره شیخی » در سال بیست هزار پوست قره قلی و در اطراف پانزده هزار سیر پشم که هر سیر آن بطور اوسط چهل افغانی قیمت دارد استحصال و بر تجار میمنه بفروش میرسانند ملتفت هستید ، دالر امریکائی را امر دمانی بکشور ماتورید میکنند که باطبیعت و غربت زندگی میکنند .

۱۹ جوزا ، فیض آباد بدخشان : -

امروز طبق وعده آقای شیر بهادر مفتش وزارت مالیه شخصی را که بملا عبدالله موسوم بود بمامعرفی کرد ، وی در ضمن صحبت بما گفت که : « مادر غور را ت زندگی میکردیم ، چون ساحه اراضی علفچر محدود شد ، شیرخان نائب الحکومه قطفن مارا تشویق به مهاجرت کرد و وعده اراضی علفچر به قطفن داد . پس ما در حدود دو هزار خانه از اقوام مرده ، کلان زی خور دک زی در سال ۱۳۱۶ از غور هرات حرکت و به بغلان در حصه چهار دره اقامت گرفتیم از آن وقت به بعد عادت گرفتیم که موسم تابستان را در شیوه بدخشان گذرانده و در اول سنبله همینکه ستاره خنک برآمد آنجا را ترک و مراجعت میکنیم ، زیرا شترهای مادر مقابل تاثیر این ستاره که بعد از ستاره دمدار می برآید مقاموت نمی توانند . »

در اخیر عبدالله اظهار فضل نموده گفت که ژوین پسر کا ئوس پادشاه مغل ها و پایتخت آن سر پل مزار شریف بود و تمام ترکستان را فتح کرد . در اصل مغل از در قوم بزرگ متشکل است ارغونی و بورغونی

کدای ، مرده ، خدایداد از شاخهای قوم ارغونی اند و خور دک ر کلان زی و لاله هی د اخل قوم بورغونی است .

عبدالله نمی توانست مغلی حرف بزند ، مگر گفت که ریش سفید قوم شان خوشدل ولد اسماعیل که فعلاً در آبقول بغلان در قریه مولوی نظر محمد زندگی میکنند و اثر کبر ضعف نمیتوانند حرکت کنند کاملاً بزبان مغلی آشناست .

تبصره .. روی اسنادیکه ذکر شد واقعاً در دهات دوردست ولایت هرات افغانستان دسته ای از مردمانی زندگی میکنند که شبیه مغل (مونگولوید Mongholoid) اند و کاملاً زیر تاثیر کلتور افغانی آمده ثقافت خویش را فراموش کرده اند حتی بعض آنها به اثر آمیزش و مزاجت ها با پشتونها سیمای حقیقی یک افغان را حاصل کرده اند چنانچه لعل محمد که دیدیم بزبان مغلی خوب تکلم کرد ، دارای بینی باریک و برجسته چشمان میشی ، موهای سیاه و لب های باریک داشت که هیچ شباهتی به مغل ها و مونگولوید ها نداشت

زبان آنها نشان داد که تا چه اندازه کلمات دری جای لغات مغلی را گرفته است .

(پایان)

یک نظر اجمالی بر سبز و اراز

نقطه نظر جغرافیه و رجال

چون شهزاده خودش صاحب قر یحه شعری، سخن نیوش و سخن پرور بود منصب ندیمی بوی تفویض و همه مال و منال و ثروت موروثیش را بدو مسترد کرد. صاحب مجالس النفایس که معاشر شاهیه است می گوید:

«امیر آقملک مرد فراغت دوست و خوش معاش بود؛ اشعار او را در سلاست و لطافت احتیاج تعریف نیست. غزل کم گفته اما پیش همه مستحسن و پسندیده است» دولت شاه شاهیه را چنین می ستاید: «فضلاء برانند که سوز خسروی و ناز کیهای کمال و لطافت حسن و صفائی سخن حافظ در کلام امیرشاهی جمع است و همین لطافت او را کفایت است. که در ایجاز و اختصار کو شیده که خیر الکلام ما قل و دل»

یک دسته گل دماغ پرور از خرمن صد گیاه خوشتر

امیرشاهی هنرمند چیره دست بود در انواع فنون دست داشت و حتی فرید عصر خود بشمار میرفت چنانچه در خطاطی، مصوری و نقاشی استاد بوده در علم موسیقی ماهر و گویند عود را خوب می نواخت.

شاهی خود در ادراک انواع فنون بی مانند داشت در مقام تفاخر شاه را در یک مطلع چنین خطاب میکند.

شاهها مدار چرخ فلک در هزار سال چون من یکا نه نماید بصد هنر

در آیین معاشرت و ادب و حسن اخلاق بر اقران سبقت داشت.

این هنرمند و شاعر شهیر سبزواری از شعرای اواسط قرن نهم هجری است غزل نیکومی سرود قطعه و رباعی نیز گفته است و بدیهه گوئی که از برترترین صفات ندیمست بوی منسوب و از بدیهه گوئی وی چنین روایت میکنند که روزی شاهیه باجمعی از شعرا بدرگاه شهزاده با یسنغر رفتند شهزاده از تصادف او را بار ندا د شاهی این غزل را فی البدیهه سروده بدو فرستاد:

غزل اینست

خون دل ناخورده چندا ز عاشقی دم میزنی
ضایع آن تیری که برد لهای بی غم میزنی

ای که در بزم ادب جام دما دم میزنی
حیف از آن نازی که با اهل تنعم میکنی

بازکن از خواب ناز آن فرکس رعنا که عمر
 می کشائی طره و دلها بغارت می بری
 می کنی محروم ازین درشاهی در مانده را
 همچنین هنگامیکه ابوالقاسم بابر میرزا قهر آشاهی را از سبزوار جهت نقاشی و ساختن صور
 در کوشک گل افشان به استرآباد برده بود این مطلع را سروده
 تو شهر یا رجهان ما غریب شهر تو ایم
 وطن گذاشته بی خانمان ز بهر تو ایم
 آورده اند روزی در بزم عشرت آرای یکی از سلاطین شخصی برشاهی مقدم نشسته بود و این
 قطعه نظم را بد آن سبب سروده .

شاهها مدار چرخ فلک در هزار سال
 چو ن من یکا نه ننما ید بصد هنر
 گرزیر دست هر کس و ناکس نشانیم
 اینجا لطیفه ایست بد انم من اینقدر
 بحر است مخبس تو و در بحر بیخلاف
 لؤلؤ بزر باشد و خاشاک بزر بر
 گویند امیرشاهی بعلتی در با سلاطین را ترک گفت و در سبزوار بزارعت و بررگری مشغول گشت
 اما تا حیات داشت بفضلاء و اهل استعداد عصر خود مصاحب می بود . حکما فضلاء امرای
 سلاطین حرمت وی نکاه میداشتند .

شاهی صاحب دیوان هزاربیتی است که یک نسخه قلمی آن در کتابخانه شخص مرحوم
 افندی صاحب قاری هاشم «شایق» و یک نسخه چاپی آن نزد نویسنده مقاله وجود دارد حبیب السیر
 دیوان او را دو ازانده هزار بیت گفته لیک گویند که همین یک هزار بیت را انتخاب و باقی را بآب
 شسته است .

زمانیکه امیرشاهی بد عوت بابر میرزا احاکم استرآباد جهت صور و نقاشی قصر گل افشان
 رفت در آنجا بسن هفتاد سالگی داعی اجل را لبیک گفت و از تنگنای خاکی بجوار رحمت ایزدی
 پیوست و قرار وصیتش جنازه آن مرحوم با عزاز و اکرام تمام به سبزوار نقل داده و بیرون دروازه
 شهر ویرانجا که سپردند (۸۷۵) ه ق .

با برب میرزا شعر آرایه مرثیه او تکلیف کرد و مرثیه ای که در مرگ (نور مرقد) سروده شده است
 بیتی از ابیاتش اینست .

گو بشو از اشك آهـم سبز وار زانكه شهر شاه بی شاهی نمی آید بکار
نظر بر وایت لطائف ماله امیر شاهی دو مطلع در استر آباد سرود که دست اجل گریبان او
گرفت در حین وداع با جهان و جهانیان وصیت کرد که آند و مطلع را خواجه او حدی مستوفی تمام کند

مطلع نخست

خرابم از دل ای بیرحم که که یاد کن مارا سکی کویتوام آخر به سنگی شاد کن مارا

مطلع دیگر

تو شهر یار جهانی و ما غریب مطلع دیگر شهر تو ایم وطن گذاشته بی خانمان از بهر تو ایم
از شعرای معاصر امیر شاهی بایسنغر میرزا و خواجه او حدی مستوفی است که شرح حیات خواجه
بعداً میاید اما راجع به شهزاده بایسنغر میرزا آورده اند که . شهزاده بایسنغر شهزاده ای خوش
طبع و سخن شناسی هنر مند و هنر پرور بود . او هنر مندان (چون خطاط - نقاش - سازنده و
کوبنده) را تربیت کرد . چنانچه متجاوز از چهل نفر شاعر - عالم - خوشنویس و صحاف و نقاش
را بدور خود جمع کرده تا برای کتابخانه او کتب بسیار نفیسی تهیه نمایند . که امیر شاهی از جمله
شعرا و ندمای او بوده هست . علیشیر نوایی در مجالس النفایس می نویسد که : پادشاه در ویش صورت
کریم خلق بود . بهمت او پادشاه درین قرن نهان بود . کوبند پیش او ذکر حاتم چنین گذشته است
که خانه حاتم چهل در داشته و اگر سائلی از همه درها آمدی او را انعام کردی پادشاه فرموده « که چرا
زیک در چندان چیز بسائل نمیداد که بدر دیگر تراحتیاج نشدی » .
شهزاده طبع روان شعر داشت این یکقطعه را باعی ، یکمطلع و تخلص را صاحب مجالس النفایس
بنام وی قید کرده است .

قطعه رباعی

جامست داده و جام را بهم پیوستی میدان یقین که اند با لادستی (۱)
جامست شریعت حقیقت داده چون جام می کشی یقین بدمستی

(۱) دانشمند علی اصغر حکمت این روایت را در شرح حال مولینا جامی به شهزاده با بر میرزا نسبت
داده است .

داربښتیا ده چه تاخپل لځان پیزندلی دی ، چه موزدی حتی دی ا نصابو کسانو په مقابله کی هم بی انصافی و نه کو . که قوا نینو دانسانانو په شان خبری کو لای ما ته به ئی و یل : سقراطه ! دا ټولو شیانو ته چه مملکت تاسره کړی دی فکر وکوه ، دادی دقوانینو ترسیوری لاندی چه ته جگړو و غسری اود وړکښتو بپه وخت کی پښتیا نی شوی وی : ته خپل وطن ته هغه وظیفه لری چه مور او پلار ته دی لری ، ته او پلار سره بد په بد معاوضه کوی که مینه دی و غواری چه ته په لرگو ووهل شی او یادبلو طوپیټی دربانندی بارکی ، او یا غواری چه جنک ته ورشی او هلته خپله وینه توپ کړی بی له کومه ترده باید ورشی ، لځکه وظیفه همداسی ده که ستا مینه د تاڅخه مروره کیزی اوی سببه دی مضطر بکوی ، باید ده چه ته هغه په لطافت او نرمی سره متباعده کړی او که هغه قانع نسوه ، باید اطاعت ئی وکړی .

لځکه وطن سره مینه لرل ، اود یوه پلار په شان چه پر سړی په قاریزی او سره دهغه خدمت ئی کوی ، خدمت ئی کول ، له ضروریاتو څخه ده .

داده زما گرانه کړیتونه ! که قوانین خبری وکوی داشیان به ئی و یل :

اودادی هغه حقوق چه زه په دی باره کښی نصیحت نه اړوم ، که کوی شی په زړه کښی لری چه راته ووائی ، ووايه او وژغیزه »

کړیتون په ډیره خوا بدی سره وویل : « زه هیڅ نه لرم چه وی وایم » دآتن دقانونو په احترام سقراط بند یخانی کښی پاته شو .

یوگری پخوا ترشوگران څښلو دسقراط ورکی اودکور ښځی ئی بند یخانی ته راوستلی سقراط یوڅو دقیقې وژغیده ، او بیا دوی ئی دمحبس څخه واستل نه دی ډاره چه دوی ونه ژاری اودوی دا وښکودلیدلو نه متأثر نه شی ، بعضی دوستا نو سره د لمر لویدو ته منتظر وو . هرکله به چه لمر لویده شو کران په محکو مینو ته ورکول کیده .

نا بیره محافظ کوتی ته ورننووت اوی ویل :

سقراط هغه سرزنش چه عادتاً نوورته می ورکاوه تاته به ئی درنکړم لځکه هرکله چه د قضا له خوا به را تلم چه محکو مینو ته دزهر دڅښلو خبر ورکړم ، هغوبه ما ته په قارکتل او ښکتنجلی به ئی راته کولې ، منکرته دهغه وخته راایسی چه دلته بی ، همیشه ملایم یی اوتنه خورا ټینک او ښه سړی بی . اوزه په تا یقین لری چه ته پرما قاریزی اودا هم پوهیزی چه زه راغلی یم چه تا خبر کړی . دخدای پامان ؛ اودهغه شی د تحمل ډپاره چه ناچار ئی ؛ کوشش کوه محافظ په هغه حال چه دا خبری ئی کولی په ژر بیرته وگرزیده او په هغه وخت چه دی لری

دل هم این تصویر را منظر کرد

مصرع فوق را که سراینده پیش مصرع و سائر ایات آن معلوم نیست یکی از دوستان بهاسپرده خواهش تضمین آنرا در غزلی نمود. یکی دو نفر از صاحبان ذوق بدینکار پرداختند و ما از سائرها خداوندان قریحه در خواست نمودیم تا ایشان نیز این خواهش را لبیک بگویند، همان بود که اشعار و غزلیاتی بهما رسید که اینک جهت مطالعه ارباب ذوق بنشر آنچه تا حال توصل و رزیده میبرد ازیم. ناگفته نگذریم که از مصرع مذکور چنین استنباط میشود که اثر یکی از شعرای معاصر باشد هرگاه کسی شاعر آنرا معرفی و سائر ایات آنرا بما بفرستد با کمال تشکر بنشر آن خواهیم پرداخت. «اداره»

استاد بیتاب ملک الشعراء

« مرد آن با شد که پاس مور کرد »

روز من کرد و شب دیجو ر کرد	آفتابیم را از چشم دور کرد
جو ر کرد و نم بآن مجبو ر کرد	منکه از هجران کزیران بوده ام
دل اگر یکبار یا د سو ر کرد	مبتلای صد غم و آلام شد
دیده ام را عاقبت بینور کرد	چشم بر روی سفیدش دوختن
« دل هم این تصویر را منظر کرد »	یا رکفت از غیر کن قطع نظر
آنکه رازی فاش چون منصو ر کرد	عاقبت کرد بدار آ و یخته
هر چه قدرت بهر ما مقدو ر کرد	بی سخن خواهی نخواهی میرسد
مرد آن با شد که پاس مور کرد	تابع حکم سلیمان هر کسی است
کار خود هر کس که بی دستو ر کرد	جز پشیمانی چه می آرد بدست
رفت ظلمت جلوه هر جانو ر کرد	جهل را دایم کند مغلوب علم
جا هلی ما و ترا مزدو ر کرد	دیگران از علم و فن آقا شدند
علم و فن نزدیک راه دور کرد	میکنی یکساله ره یکر و ز طی

پر حرارت طبع (بیتاب) مرا

موسفیدی سرد چون کافور کرد

شاهلی فارغ

«دل همین داغ ترا منظور کرد»

دل بعشق او مرا مجبور کرد	راحت و آسایش از من دور کرد
آرزوی خنجر مژگان او	زخم دل را عاقبت نا سوز کرد
دوش بر من خواب شیرین تلخ ساخت	بسکه دل از درد جانان شور کرد
جان فدای نا زانو کفتم کنم	«دل هم این تصویر منظور کرد»
دل بزم وصل شوخ دلربا	از نوازش نا له چون طنبور کرد
سویم آن آئینه رو هرگز ندید	دیدن آئینه اش مغرور کرد
از برای یادگار بعد مرگ	دل همین داغ ترا منظور کرد

گفتم از شهرت شوم (فارغ) ولی

عشق ما را در جهان مشهور کرد

بنیادلی عشقری

«بر سر من سایه بال مور کرد»

عاقبت عشقت مرا رنجور کرد	داغهای تازه را ناسوز کرد
نا خنی زدا برویت بر سینه ام	دل صدای چینی فغفور کرد
ما ختم دل را مثال آینه	تا که آن آئینه رو منظور کرد
منکه بکذ شتم ازین دار فنا	تاک باغ عشرتم انکور کرد
عاجزیهایم بر راحت و ارسید	بر سر من سایه بال مور کرد
زاهد از حسن حقیقت دور ماند	بسکه در دل آرزوی حور کرد
از جمال خویش امشب یار من	کلبهء تار مرا پر نور کرد
یک نگاه نر کس شهلا ی تو	بعد عمری خاطر م مسرور کرد
راه نرد یکی بکوی دوست بود	دوره سیر هوسها دور کرد
نا و کدلد و زمز کان بتان	سینه ام را خانه زنبور کرد
بی نشان و نام بودم پیش ازین	نا له های دل مرا مشهور کرد
نا صحا منعم مکن از عا شقی	«دل همین تصویر منظور کرد»

پاره دل چیده بودم (عشقری)

ماهر و لعل از دکانم چور کرد

عبد العفو (غرقه)

« چشم فتانش مرا مسحور کرد »

تا نکا هی بر من مهجور کرد
 بشکند آئینه تا دیدی درو
 هر رکجا نم ز هجران کسی
 ار طلسم عشق چون بیرون شوم
 بوده ام گمنام از افسردگی
 قسمتم را بین که آخر روزگار
 نیست پروای شرایم اینزمان
 مرده تا دل سرد گردد از جهان
 عشق گفتا خاک کوی یا رشو

یکجهان غم از دل من دور کرد
 حسن زیبایت ترا مغرور کرد
 ناله های زار چون طنبو ر کرد
 چشم فتانش مرا مسحور کرد
 عشق ما را عاقبت مشهور کرد
 گر شرایم داد آفر آشور کرد
 دور چشم او مرا مخمور کرد
 مرده شویش در کفن کا فور کرد
 «دل هم این تصویری را منظور کرد»

جان همی بخشد نکا هس بر رقیب

(غرقه) خود زنده اند رگور کرد

عبد العفو (غرقه)

غزل دوم

« سینه ام را خانه زنبور کرد »

پرتور ویش جهان پر نور کرد
 عشق آخریت ابروی ترا
 تا بیا مد از درم آن آفتاب
 عاقبت این عشق بیبر و ابمن
 هر که سر پیچد ز راه و رسم عشق
 دیگری کرتیز ییندسوی دوست
 از خدا خواهم رقیب خود دهلاک
 ا لنتفاقی بر منش هرگز نبود
 تیر عشقش برد لم شد جا یکیر
 تار سد درد ست ساقی خون من
 تیر مژگانش ز بس بردل خلیل
 عقل گفتا در وصال یا رکوش

تیغ نازش کفر را مقهور کرد
 در بیاض خاطر مسموم کرد
 کلبه ام را مقدمش پر نور کرد
 میکبد کاریکه با منصور کرد
 زنده اش میباید اندر کور کرد
 هر دو چشمش را بیا ید کور کرد
 زانکه یارم را از چشم دور کرد
 دیگران را لطف او معمور کرد
 هجر او زخم مرا نا سور کرد
 پایمالم چرخ چون انکور کرد
 سینه ام را خانه زنبور کرد
 «دل هم این تصویری را منظور کرد»

دست و پایش بسته شد در زند کی

(غرقه) را تا چشم او مسحور کرد

محمد امان فارغی

« چشم مستش جام را مخمور کرد »

عشق را بهر دلم مقدور کرد
دست شهوت یک قلم زان کو تهست
من نمیر فتم بکوی دلبران
گر چه بشکستش بسنک یا سلیک
دیده گفتا عا شقی خو بست خوب
ایکل رعنا ی من یا دت بخیر
از خدا نردیک آفت خوا همش
یکنظر انداخت تا سوی شراب
پسته را گردید بر لب خنده خشک
خنجر مژگان این حور طلعتان
مژه اش جز زخم دل قصدی نداشت
خاک بر سر بادت ای هجران یار
عیش و صلت آتش جان مردم است
تنگ از همراهی مردم نداشت
باز چشم مست خونریزش زناز
عا قبت سیل سر شک من بیا
خنده او لذت عیشم فرود
خواجه کی با خزا دکن بشنوی
آسمان با مردم حق کو کند
فارغی دل بر کف دلبرانها
در قطار عشقبا زان فارغی

حق تجلا بر سرا بن طو ر کرد
عشق تا این خانه را معمور کرد
جادوی چشمی مرا مجبور کرد
چینی دل ناله فغفور کرد
« دل هم این تصویر را منظور کرد
چشم من باز که هجران کو ر کرد
هر که آن بت راز پیشم دور کرد
چشم مستش جام را مخمور کرد
یار تا یک خنده پر شور کرد
عا قبت زخم دلم ناسور کرد
قتل ما را چشم او منظور کرد
مقدم نجست مرا نا جو ر کرد
دو دهجرت چشم ما را کو ر کرد
حسن او را اینقدر مغرور کرد
مژه را در قتل من مامور کرد
بر سر شیرین لبان این شور کرد
این نمک شور بای ما را شور کرد
ناله ای گرینو ای عور کرد
آن جنایت را که با منصور کرد
این نکیین را هدیه شاپور کرد
خویشتن را عا قبت مشهور کرد

فتح محمد منتظر

« لشکر غم هستی ام را چور کرد »

بیقراری از شکیم دور کرد	تا مراد بها مرا رنجور کرد
با غم ورنج و محن محشور کرد	چور کرد و نیم زبس درها ندکی
کو کب بخت مرا مستور کرد	ذی فلک دو دلمن سر کشید
لشکر غم هستی ام را چور کرد	بی نصیب افتاده ام با قلب چاک
فتنه دل دیده ام را کور کرد	نی زد و ران شکوه دارم نی زده
ناشکیبائی مرا مشهور کرد	کر یه شبهای تارم شد سمر
بر چنین آوار کی مجبور کرد	سوزش دل در گرفتاری مرا
با یدم یا محو یا مخمور کرد	از بسی بی باد کی در آتشم
« دل هم این تصویر را منظور کرد »	سوختن فرمود جانان (منتظر)

شا غلی رسوا

« دل مرا در عا شقی مجبور کرد »

دل مرا در عا شقی مجبور کرد	یک نکه آن لرگس مخمور کرد
فتنه چشمش تما ما چور کرد	آنچه بود از عقل و دین و دل مرا
سیل اشکم عاقبت مشهور کرد	هر قدر پنهان نمودم را از عشق
دیده از بس کریه های شور کرد	عمر شیرینم بتلخی درگذشت
قلب زارم خانه عز نبور کرد	خنجر مژگان آنیداد کرد
کلرخی آخر و را ناسور کرد	زخم دل کفتم که شاید به شود
حرمت و یش دو چشمم کور کرد	خواستم تا در چمن کل بنکر م
محول اندر مجلس جمهور کرد	شاه حسنش دغوی عشق مرا

قتل (رسوا) را چو شو را ا مرداد

« دل هم این تصویر را منظور کرد »

شا غلی فروزان

« شد قرار عا شقی آه و فغان »

بیخودم آن فرگس مخمور کرد
 داد از دست سر زلف سیاه
 گردش دور فلک با من نساخت
 پیش هر کس حال دل کرد بیان
 آن جفا جور را داد او حسن و آن
 درد یا ریا من نازم من غمش
 شد قرار عا شقی آه و فغان
 یکقلم از خور دو خوابم دور کرد
 عا قبت روزم شب د یجور کرد
 دا غهای سینه ام ناسور کرد
 خویش را از صحبت من دور کرد
 اینقدر سنگین دل و مغرور کرد
 خاطر افسرده را مسرور کرد
 « دل هم این تصویر منظور کرد »

آنقدر در فرقت جانتان گریست
 دیده خود تا (فروزان) کور کرد

منتخبات

مثال طبع چو کان آمد و سخن کو هر
 اگر طلب نکنندش بماند اندر کان
 (از رقی)

چه سود

چون کارزد ست رفت گفتار چه سود
 هر چند که جوش میزند جان و دلم
 چون دیده سپید کشت دیدار چه سود
 لیکن چو زبان نمیکند کار چه سود
 (عطار)

علم و عمل

نه بدان لعنت است بر ابلیس
 علم دانند بعلم نکند کار
 بل بدان لعنت است کاندردین
 (حکیم سنا ثی غز نوی)

د و صد رنگ

که جامه سیاه و کاه کلکون آرد
 هر لحظه دو صد رنگ بر و ن چون آرد
 که جام می نشا طو که خون آرد
 (ا وحیدی)

گفتار بزرگان

ده خصلت مذموم

ده خصلت مذموم است و نسبت با ده طایفه مذمومتر: مضایقه در ملوک - عذر در اشراف - دروغ در قضا - فریب در عالمان - خشم در نیکوکاران - شر در توانگران - مصیبت در پیران خود پسندی از عاقلان - بیما روی در طیبیان - کسالت از جوانان.

ده چیز ممدوح

ده چیز محمود است و نسبت با ده گروه محمودتر: طاعت از جوانان - شفقت از خویشان - فروتنی از بزرگان - شکر از درویشان - بی تکلفی از توانگران - حلم از پادشاهان - صبر از مصیبت زدگان - ثبات از دوستان - راستی از تاجران . (ادیب شهاب الدین) مرد در زیر سخن پنهان است

* * *

شرح اشتراك

کابل	سالانه	۱۱۰ افغانی
برای محصلین	»	۸ »
ولایات	»	۱۲ »
خارج	»	يك دالر با محصول پوسته
این شماره		۴ افغانی

آدرس: مدیریت نشرات فاکولته ادبیات
شهر نو، کابل، افغانستان

بد اشتن این کتب که از نشریات فاکولته ادبیات است کتا بخانه
خود را زینت بخشید:

۱ - علم تریه ترجمه استاد هاشم شایق فی جلد ۱۵ افغانی

۲ - علم بدیع اثر استاد ملک الشعرای تپا ب » ۴

۳ - علم عروض و قافیه » » » » ۴

۴ - دستور زبان فارسی » » » » ۱۵

۵ - علم بیان » » » » ۲

کلکسیون سال گذشته و شمارة های قبلی مجله ادب را نیز
بعین قیمت آنها بدست آورده می توانید فراموش نفرمائید
که قیمت اشتراك مجله ادب جهت خدمت بدوستان را ن
علم خیلی نازل تعیین کرده است.

صاحب امتیاز: پوهنځی ادبیات

مدیر مسئول: محمد العفو غزوة

در مطبعة معارف طبع شد

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library